

لسالی سیماہ

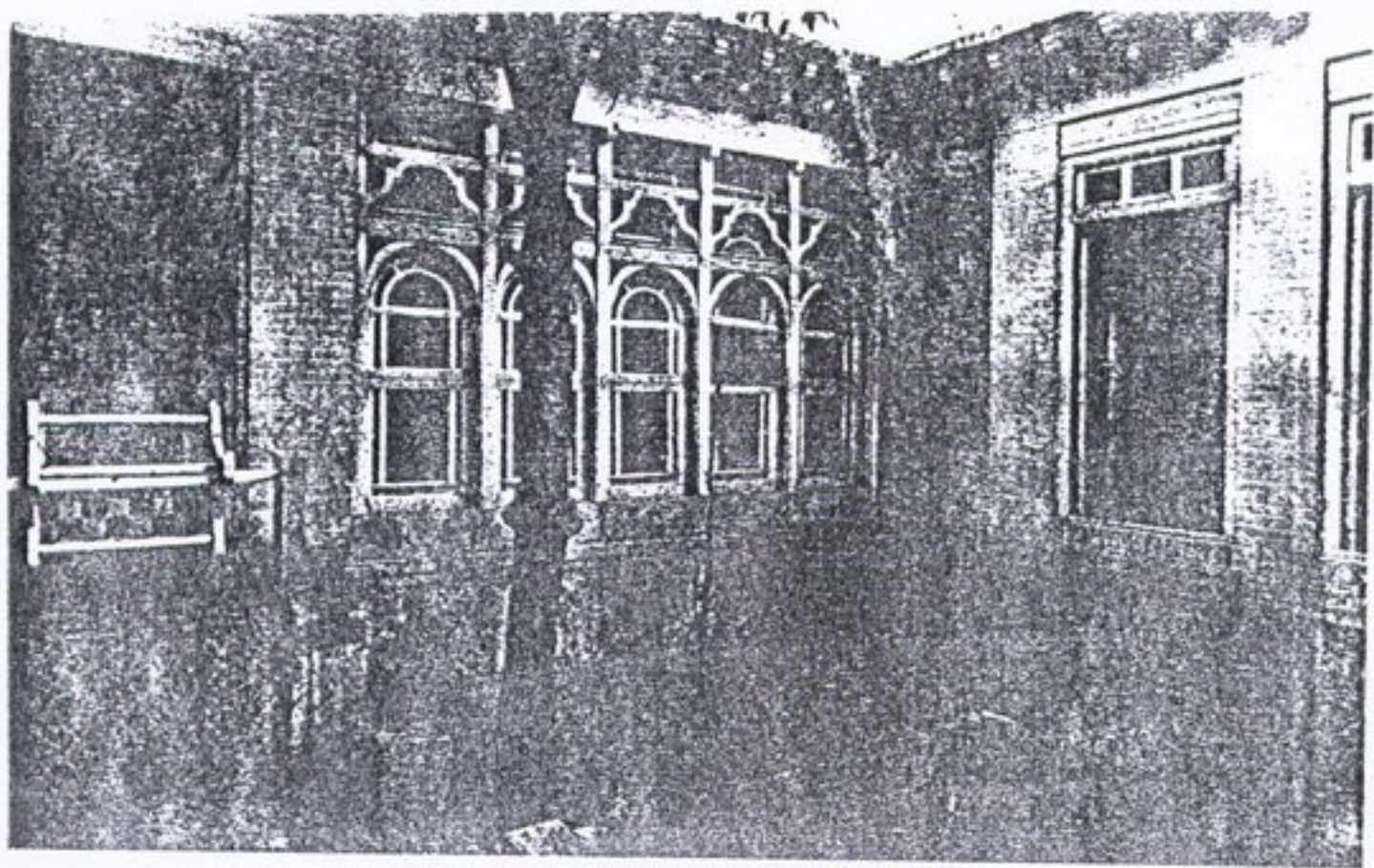
خدا م آستان جمال ابھی

حضرت اعلیٰ

چاپ اول ۱۹۹۲

بقلم ابوالقاسم افغان

نقاشی روی جلد از خانم میوا فغان



چاه آب و نمایی حجره والد حضرت باب درخت فرس شهر پست مبارک حضرت امی

تقدیم

به بهیة نجویانی علیها بجا آید
که در اوان کودکی از مدینه منوره شیراز
به افریقا هجرت فرمود و در آن خردسالی
و نوجوانیش در آن قاره شاسعه
گذراند

تقدیم مرتب امان و سپاس

این عجب در نهایت رقیقت و انکسار مرتب سپاس و امان خالصانه ام را باستان بیت احد
اعظم الهی شیدانه میانہ العظیم کہ اذن و اجازہ طبع و نشر این جیزہ عنایت فرمودہ اند مبر
میدارم و نیز از جنابان محمد علی و شقی و روح تقدیم میرسیحانی علیہا بہار تقدیم الالبھی کہ در چاپ
بمتر ساندن این کتاب بذل بہت فرمودہ اند سپاس گزارم و همچنین از سرکار خانم لیلی ابر
کہ در ترجمہ مقدمہ کتاب بعلم و کسر مؤثران مؤمن از زبان انجلیسی فارسی کوشش فرمودہ و از جناب
سعادت تقدیم منجذب و دوست مہربان امان تقدیم موقن کہ با خطوط زیبای خودشان خط انور
لازم را در این کتاب نمودہ اند عرض تشکر تقدیم میدارم و نیز از ہمسر مینو افغان کہ با بذات
و کلمہای روحی و معنوی خود در نوشتن این دستاویزی نمود و طرح پشت جلد کتاب اتمیہ
کرده است صمیمانہ تشکر میکنم . ابوالقاسم افغان

مقدمه به قلم دکتر موران مؤمن ترجمه خانم نسلی این

کلمه « برده » در ذهن غربیان یاد آور مظالم تجارت برده و برده فروشی از ناحیه اقیانوس اطلس است . تجارتی که میلیونها تن آفریقائی را برای بیگاری در مزارع به قاره آمریکا گسیل داشت . اما برده فروشی و بردگی در دنیای اسلام پدیده ای کاملاً متفاوت بود .

اگر بردگان در آمریکا حتی در صورت آزاد شدن ، محکوم به فقر بودند و نمیتوانستند از پائین ترین درجات اجتماعی به طبقات بالاتر ارتقاء یابند در بیشتر جوامع اسلامی بردگان برای بهبود وضع خود فرصتهای گوناگون داشتند و بالا رفتن از نردبان زندگی اجتماعی برایشان غیر ممکن نبود حتی وصول به بالاترین مقامات عالیه مثل تصدی سمت صدارت عظمی و سلطنت از دسترشان بدور نبود .

بردگی از قدیمترین زمان حتی دوران ماقبل تاریخ وجود داشته است و لیکن اسلام در بهبود یافتن وضع بردگان تأثیری مخصوص بجای گذاشته است .

قرآن صاحبان برده را راهنمایی میکند که با غلامان و بردگان خود بخوبی رفتار کنند (سوره ۲۶ آیه ۴) و حتی آنها را تشویق میکند که بردگان خود را آزاد سازند (سوره ۱۲ آیه ۱) گذشته از اینها هم در احادیث و هم در شرع رهنمونهای وجود دارد که در گذشته سبب شده است زندگانی بردگان در ممالک اسلامی مرفه تر از زندگی بردگان در جهان غرب باشد مثلاً از صاحبان برده خواسته شده است که با بردگان به عطفه رفتار کنند و از زیاده روی در تنبیه کردن آنان بپرهیزند و خوراک و پوشاک آنان را در حد اربابان فراهم نمایند و با در نظر گرفتن انصاف از آنها کار بکشند و هرگاه که میسر باشد به آنها آزادی عطا کنند.

گرچه به مسلمانان اجازه داده شده است که بردگان را صیغه کنند از فرزندان که از اینگونه روابط به دنیا میآمدند آزاد بودند و مانند سایر فرزندان خانواده میراث و حقوق مساوی با دیگر فرزندان داشتند همچنین زنان برده ای که از اربابان خود صاحب فرزند میشدند که پیش از حقوق سایر زنان حرم برخوردار میگرددند و چون نمیشد آنان را جدا از فرزندشان فروخت بخودی خود پس از مرگ اربابشان آزاد میشدند. لحاظی وضع این زنان برده بهتر از زنان قانونی بود چه که طلاق برای آنان وجود نداشت.

در ممالک اسلامی بر خلاف رسم معمول در آمریکا از بردگان بصورت گروهی در کارهای کشاورزی استفاده نمیشد.

کار اصلی بردگان معمولاً خدمات خانگی، نظامی و در مورد زنان پرکردن حرمسرا بود. بردگان معمولاً از اعضای خانواده محسوب میشدند و همین نحو هم با آنان رفتار میشد.

بردگان با استعداد امکان ترقی و پیشرفت داشتند چه بسا بردگان مرد

بسرپرستی خانواده میرسیدند.

بردگانی که در خدمت نظام بودند از امکانات بیشتری برای پیشرفت برخوردار بودند و اگر استمداد لازم را ظاهر میساختند حتی بمقام فرماندهی میرسیدند و گاهی نیز حاکم یا والی میشدند.

ممالیک (پادشاهان برده نژاد) دویست و پنجاه سال در مصر حکومت میکردند و در آن دوران هرگاه پادشاهی در میگذشت پادشاهان بعدی از میان بردگانی که از فرماندهان سیاه پوست بودند انتخاب میشدند.

در دوران حکومت عثمانی نیز چندین قرن از بردگانی که در مدارس مخصوص تعلیم دیده بودند در اداره امور کشوری استفاده میشد و مستعد ترین آنان گاه بمقام صدارت عظمی هم میرسید.

راه ترقی زنان برده غالباً از طریق همسری با اشخاص عالیرتبه و مهم بود. این قبیل زنان از ارباب خود صاحب فرزندی میشدند بخصوص اگر زن پادشاه بودند و اولادشان پسر بود وضع و مقام آنان بکلی تغییر میکرد و غالباً آزاد میشدند و در زمره یکی از چهار همسر عقدی مالکشان در میآمدند (اگر چه بسیاری از این زنان اصرار داشتند که بصورت همسر عقدی در نیایند زیرا در آنصورت برایشان احتمال نا مطلوب طلاق پیش میآمد)

در میان بسیاری از سلسله فرمانروایان اسلامی ازدواج با بردگان کاملاً امری معمول بود و بهمین دلیل بسیاری از خلفای عباسی و عثمانی از مادران برده به دنیا آمده بودند و هرگاه چنین افرادی به سلطنت و فرمانروایی میرسیدند مادرانشان از قدرت فراوانی بهره مند بودند و در صدر حرمسرا قرار میگرفتند و در بسیاری از موارد از نزدیکترین مشاوران شخص شاه یا خلیفه میگشتند.

این موضوع قابل توجه است که در طی قرون متمادی با سواد ترین افراد دنیای اسلام از بردگان یا بردگان آزاد شده بودند و در نتیجه برای دهقان زادگان گاه تنها راه ترقی غلام شدن بود بدین ترتیب گرچه بردگان سیاه پوست در جنگها و یا در حمله به سواحل افریقای شرقی گرفتار میشدند و لیکن اکثر بزرگان سفید پوست بخصوص در اواخر دوران برده داری از خانواده های فقیر بودند که خود و فرزندشان را به بردگی میفروختند .

در هنگام قحطی تعداد این گونه بردگان افزایش مییافت چه که اربابان طبق وظائف دینی موظف بودند که غذا و پوشاک بردگان خود را فراهم نمایند .

در ممالک اسلامی بر عکس آمریکا کمتر طفلی برده به دنیا میآمد چه که اطفال مردان آزاد همیشه آزاد بودند .

گذشته از این رسم چنان بود که بردگان پس از چندین سال خدمت صادقانه آزاد میشدند و در نتیجه ازدیاد بردگان در میان مسلمانان عملاً فقط از راه بدست آوردن بردگان جدید امکان پذیر بود .

پس از اینکه در اثر نفوذ سیاست انگلیس خرید و فروش برده در نیمه قرن نوزدهم ممنوع شد برده فروشی نیز در ممالک اسلامی منسوخ گردید .

در اسلام همه مسلمانان متساوی الحقوق هستند و اکثر بردگانی که به ممالک اسلامی اعزام میشدند اگرچه اجباری بقبول دیانت اسلام نداشتند ولی اسلام میآوردند و در واقع این اقدام راهی برای پیشرفت و آزادی شده بود .

در ممالک اسلامی میزان تعصب نژادی بستگی به زمان و مکان داشت و بنظر میرسد که در صدر اسلام این قبیل تعصبات در حد اقل بوده است . مثلاً چند تن از خلفای اسلامی (از جمله خلیفه مهدی) یا از مادران سیاه



پرده سفید در مسرا، قرن نوزدهم، خراسان - ایران

پوست متولد شده بودند و یا خود سیاه پوست بوده اند و در نتیجه
میتوان گفت که از اعقاب افریقانیان بوده اند

مادران عده از ائمه شیمه از بردگان افریقانی بوده اند مادر امام هفتم از
برده‌ها و مادر امام نهم از مغربها و مادر امام دهم از اهالی مراکش بوده اند
و بدون شك رنگ پوست امامان مذکور علیهم السلام تیره بوده است .
اما بعدها تعصب علیه سیاهان بیشتر شد مطالعاتی که اخیراً در بار
اشعار فارسی در قرون وسطی انجام گرفته حاکی از آن است که نوعی
تعصب ضد سیاهان شبیه آنچه امروز در مغرب زمین معمول است وجود
داشته است (۱) اما چنین احساساتی موقتی بود ولی هنوز برای سیاهان
در ممالک اسلامی امکان ارتقاء بمقامات عالیة دولتی وجود دارد (۲) .

در اواسط قرن نوزدهم با تسلط روسها در قفقاز و آسیای مرکزی خرید
و مالکیت بردگان سفید پوست برای ایرانیان تقریباً و کاملاً از میان رفت
و تنها منبع باقیمانده آوردن بردگان از آفریقا بود.

این اسراء را قریب به اتفاق برای خدمات خانه و زنان برده را برای صیغه
کردن میآوردند در واقع زنان افریقانی تنها زنان خدمتکار برای خانواده‌ها
بودند زیرا بر طبق قوانین اسلام ارتباط و مرادد مسلمانان با زنانی که در
عقد نکاح آنان نباشند ممنوع است مگر در مورد ارتباط و مرادد ارباب با
بنده و برده .

با بردگان افریقانی اعم از زن و مرد عموماً بخوبی و مانند سایر افراد
خانواده رفتار میشده است .

بهرحال زندگانی آنان بهیچوجه بدتر از زندگی مستخدمین خانه در اروپا و
آمریکای قرن نوزدهم نبوده است و معمولاً پس از مرگ صاحبانشان با
چندین سال خدمت صادقانه آزاد میشده اند

آنچه در اینجا گفته شد بهیچوجه دفاع از برده فروشی در جهان اسلام نیست بدون گفتگو جنبه های نامطلوب و نامطبوعی در برده داری در جوامع اسلامی وجود داشته است .

آوردن بردگان از آفریقا اغلب توأم با نحوی شقاوت زیاد و حتی مرگ بعضی از آنان بوده است ، هدف از این مقدمه کوتاه فقط تذکر بعضی تفاوت‌هایی است که موقعیت بردگان در مغرب زمین با وضع بردگان در ممالک اسلامی داشته است .

مؤژان مؤمن

بدفورد شایر انگلستان

۱ - رجوع شود به صفحات ۲ تا ۲۶ مجله مطالعات اهرانی ، جلد ۱۷ سال ۱۹۸۴ در ذیل چهره های منلی سیاهان در بعضی از نوشته های قرون وسطی در ایران .

۲ - رجوع شود به مثالهایی که Graham W. Irvin در کتاب « افریقانیها در خاور میانه » صفحات ۶۹ تا ۷۱ چاپ نیویورک سال ۱۹۷۷

پیش‌گفتار

از زمانهای قدیم امر برده برداری و باسارت گرفتن و یا دزدیدن انسانها و بمعرض فروش گذاشتن آنها جزء رسوم زندگانی ملل و طوائف عالم بود. است مخصوصاً در واقعه جنگهای بین طوائف و قبائل طرف غالب افراد طائفه مغلوب را باسم غنیمت جنگی اسیر کرده و آنها را بصورت برده در بازارهای برده فروشی میفروخته اند.

این عمل غیر مشروع و ظالمانه آنچنان در عمق عرف و عادت ملل عالم ک همه بطور نیمه وحشی زندگی میکرده اند ریشه دوانیده و نفوذ کرده بود که حتی پیامبران الهی بنا بمقتضیات زمان نتوانسته اند حرمت آن عمل ناستوده و قبیح را در کتاب آسمانی بیان کنند و آن عادت سخیف را ترک ندهند تا آنجا که این امر مذموم در آثار انبیاء و مرسلین و کتب آسمانی جانی برای خود باز کرده است .

در کتاب تورات در سفر لاویان آیات ۲۹ و ۵۵ در موضوع برده داری نازل شده است و در انجیل نیز در نامه پولس به تیماتاوس در فصل ششم آیات دوم و سوم ناظر بهمین امر است . در قرآن کریم آیات ۹۱ از سوره نور و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ از سوره البلد و ۴۹ و ۵۱ از سوره احزاب و در موضوع تملک مملوک و مملوکه زیارت مینمائیم .

در فقه اسلامی موضوع برده داری فصل مشبمی است که بحث در آن از حوصله این گفتار خارج است و تنها به مبحث عتق اشاره میشود.

عتق به معنی آزاد کردن بنده زرخرید است باینصورت که هر فرد مسلمان در ازاء عدم انجام و اجراء فرانس دینی که بر شخص واجب است و باید دینه آنرا به بیت المال پردازد میتواند غلام یا کنیز زرخریدی را اعم از اینکه شخصاً خریده باشد یا به ارث بملکیت او درآمده باشد آزاد کند.

رسول اکرم غلامی داشتند باسم بلال که از مردم حبشه و مسلمان بود حضرت وی را آزاد فرمود و برای اینکه به مردم تفهیم فرماید که سیاه و سفید همه بندگان خداوند هستند و در پیشگاه حضرت باری تعالی تفاوتی میان آنها نیست او را مؤذن مسجدی فرمود که در آنجا نماز تلاوت میفرمود و بلال چون نمیتوانست در وقت اداء شهادت حرف (ش) را درست ادا کند و بجای آن (س) تلفظ میکرد و بعضی از متجاسرین خورده میگرفتند رسول اکرم فرمود :

* سین البلال افصح من شین فصحاء العرب * میگویند بعد از رحلت رسول الله یکمرتبه در مسجد پیغمبر اذان گفت و بعد از آن خاموش شد حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب نیز غلامی باسم قنبر داشت که به پیروی از حضرت محمد آزادش فرمود.

مقصد و مقصود آن مظاهر مقدسه الهیه از آزاد کردن غلامانشان این بود که بعموم مردم و علی الخصوص مسلمانان تفهیم کنند که اجر آزاد کردن انسانی که اسیر انسانی دیگر است آنقدر عظیم و در درگاه خداوند مقبول است که اجراء او امر و احکام دین . ولی با تمام این تعالیم ترك عادت نشد و در هر جنگ و محاربه که اتفاق میافتاد اقوام غالب قوم مغلوب را باسارت میگرفتند و به اشد عذاب آن مظلومان را معذب میداشتند و عرض و ناموسشان را بباد فنا میدادند . پیران و ناتوانان و معلولین و شیرخوارگان را میکشیدند و جوانان و میانسالان را اعم از زن و مرد به بازارهای برده

فروشی میبردند و مانند حیوانات آن مظلومان را مورد معامله قرار میدادند و آن معصیت را بحساب اجراء فرمان کتاب آسمانی کاری حلال میدانستند. بعضی از این برده فروشان تا آن اندازه از جاده عفاف و حیا بدور میشدند که ابدان آن بیگناهان را عریان میکردند و بمشتریان عرضه مینمودند که مورد توجه خریداران قرار گیرند.

سالیان سال و در قرون و اعصار این عمل مذموم در تمام دنیا معمول بود هرکس که تمکنی بیشتر و امکانات مالیش فراوان تر بود از این بردگان اعم از سیاه یا سفید بیشتر داشت.

در میان این بردگان از سیاه پوستان افریقائی گرفته تا سفید پوستان گرجی و قفقازی دیده میشدند و اغلب کارهای کوچک را به آنها مراجعه میکردند. وجود کنیز و غلام در هر خانه گذشته از اینکه دلیل بر تمکن و جلالت صاحبان آنها بود مالکین آنها حق داشتند آنان را بمعرض فروش بگذارند و قیمت آنها نیز به نسبت جوانی، کار آمدی، کاردانی و تیز فهمی آنها تعیین میشد و این بردگان در صورت فوت صاحبشان بصورت میراث به ورثه متوفی منتقل میشدند و قیمت آنها در میان ورثه تقسیم میگردد.

برخی از مالکین برده با زنان و دختران اسیری که خریداری میکردند بدون انجام تشریفات رسمی ازدواج میکردند و همان مبلغی را که از بابت بهای او پرداخته بودند بجای مهرته بحساب میآوردند و اگر از بردگان اولادی مخلف میشد آن طفل دیگر در حکم برده نبود و در عداد سایر افراد خانواده بیرون میآمد و از همان مزایا و حقوق بهره مند میشد که سایر اولاد حاصله از وجود زنی که بموجب قوانین شرع در عقد کسی بیرون آمده بود و اما اگر غلامان ثروتی میاندوختند دارائی و مایملک آنها

چه در زمان حیات و چه بعد از ممات متعلق به کسی بود که ست مالکیت نسبت بآنها داشت .

بعضی از سلاطین و اشراف زادگان در سراسر ممالک ایران و عثمانی پسران خردسال اسیر یا اسیر زادگان را مقطوع النسل مینمودند و بخدمت حرمسرای خود بیرون میآوردند و چنین شخصی در ردیف افراد و اعضاء خانواده بیرون میآمد و از انفاق و ایثار هر چیزی در حق آنان مضایقه روا نمیشد آنان را به تحصیل میگماردند و دارای سواد و کمال میشدند و معزز و مکرم زندگی میکردند و محرم حرمسرا و خانواده اربابان خود بودند و اسرار خانوادگی را با آنان در میان میگذاشتند و مورد مشاوره قرارشان میدادند و اختیار نقود و جواهر و سایر اشیاء قیمتی همه با آنان بود و آنان نیز در نهایت امانت بحفظ اموال آن خانواده میکوشیدند هم محرم اسرار بودند و هم خازن خزائن و اموال .

در دربار سلاطین ایران و عثمانی و خدیوان مصر و اشراف و امیان این ممالک نفوس بسیاری دیده شده اند که بمقامات عالیه سپاهی و سیاسی راه یافته اند .

منوچهر خان معتمدالدوله پسر میرزا گرگین انگلبو از این جمله بود که در لشکر کشی آقا محمد خان قاجار بحدود قفقاز و گرجستان به اسارت گرفته شد و بدستور خان قاجار مقطوع النسل گردید . او در دوران سلطنت فتحعلیشاه ترقی کرد و در دربار وی مقامی والا داشت و بیدرجات عالیه کشوری و لشکری ارتقاء جست و بعد از فوت فتحعلیشاه برای بسلطنت رسانیدن محمد میرزا از انفاق مال و گردآوری سپاه و استخلاص او از گردنکشی سایر شاهزادگانی که از هر لحاظ بر محمد شاه مزین داشتند مضایقه نمود و با تدابیر عاقلانه آن غوائل را به نفع محمد شاه رفع کرد و

گردنکشان را به ریقه اطاعت در آورد. او بقدری مورد اعتماد فتحعلیشاه بود که در غالب مهم امور با او مشاوره مینمودند و از شَم سیاسی او استفاده میکردند و اجراء هر امر مشکلی را به او وا میگذاشتند. در واقعه جنگ قفقاز بین دولت ایران و روسیه عباس میرزا را مساعدت نمود و در وقتی که دولت ایران با وساطت دولت انگلیس حاضر بمصالحه شد و دولت ایران مجبور گشت علاوه بر از دست دادن دوازده ایالت از ایالات شمالی ایران مبالغ معتنابهی وجه نقد بعنوان غرامت جنگ که به اسم کرورات معروف شده بود به دولت روسیه بپردازد فتحعلیشاه در میان جمیع امرا و صاحبان اقتدار دربارش تنها به منوچهر خان اعتماد کرد و او را برگزید تا آن ثروت بیکران را در سرحد ارس به عباس میرزا برساند.

منوچهر خان در اواخر ایام عمر حاکم مقتدر اصفهان بود و در اوقاتی که حضرت باب الله الاعظم به اصفهان هجرت فرمودند در اوج قدرت و شکوه حکومت بر آن منطقه تسلط داشت و کسی را یارای تخلف از فرمانش نبود. (۱)

وی با حضرت باب با کمال عدالت و نصفت مواجه شد ، امر مبارک را تصدیق کرد و آرزویش نصرت امر الهی بود ولی اجل مهلتش نداد و خیلی زود بجهان باقی شتافت . (۲)

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس انسان دزدی و برده داری را نهی شدید فرمودند (۳) و بعد از اینکه آن حکم صریح در کتاب الهی نازل گردید ، احکام منزله در سایر کتب ساری نسخ شد (۴) و آن افکار بشر دوستانه ای که مدتها بود فکر بعضی از زمامداران عالم را بخود مشغول کرده بود از عالم قول بقوه فعل در آمد و قوت قانونی گرفت . خداوند ملکه ویکتوریا آن ملکه مقتدری که در زمان او دولت انگلستان

باوج قدرت رهسید و بر يك چهارم از ممالك روی زمین حکومت مطلقه داشت بدون اینکه خود بداند مجری چه فرمانی است برانگیخت که آن حکم الهی را در سراسر عالم تنفیذ کند

در ایران بین نمایندگان و سفرای دولت انگلیس در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه و نیز بعضی دیگر از سیاستمداران آن ایام ایران بر سر این کار مباحثات و مشاجرات زیادی در گرفت و با مخالفتها و معاذیر دینی و سیاسی روبرو شده و لیکن بالاخره قانون منع برده داری بحیطة اجراء و عمل در آمد.

حضرت بهاء الله در لوح ملكة ویکتوریا میفرمایند قوله الاحلی :

• قد بلغنا انك منعت بيع الغلمان و الاماء هذا حکم به الله في هذا الظهور
البدیع قد كتب الله لك جزاء ذلك انه موفی اجورالمحسنين ان تتبمی ما
ارسل اليك من لدن عليم خبير • (۵)

چنانچه اشاره شد خرید و فروش انسانها بعنوان برده سوابقی قدیم و طولانی داشته و در مرور ایام امری معمول و متداول شناخته شده بوده است و این امر در تاریخ روابط سیاسی و دیپلماسی دو دولت ایران و انگلیس در قرون ۱۸ و ۱۹ فصول مشبمی را در بر گرفته است . (۶)

اصولاً فکر عدم تجاوز بحقوق و آزادی انسانها در سال ۱۷۹۴ میلادی در پارلمان فرانسه بتصویب رسید و در قلمرو متصرفات فرانسه در افریقا اجراء شد ولی طولی نکشید که از قوت قانونی بیفتاد و تا سال ۱۸۰۸ میلادی بیشتر ادامه نیافت .

در سالهای بعد در وهله اول مجلس شورا و سنای آمریکا و در مراحل

بعدی دولت انگلستان موضوع عدم تجاوز به آزادی بشر را بمنوان حفظ حقوق بین المللی انسان تصویب کرد و در خاور میانه برای پیشبرد مقاصد سیاسی دولت انگلیس خاصه در خلیج فارس مورد استفاده واقع گردید. در این باب اسناد و مدارک زیادی در سوابق وزارت امور خارجه انگلستان بچشم میخورد که ازسالهای هزار و هشتصد و چهل میلادی به بعد حکایت میکنند که سفراء و وزرای مختار دولت انگلیس در دربار ایران کوشیده اند و بهر وسیله متوسل شده اند تا سلاطین خودکامه و مستبد ایران را موافق به اجرای این حکم نمایند.

در سال ۱۸۲۷ شل Sheil وزیر مختار دولت انگلیس در ایران موضوع جلوگیری از برده داری را با محمد شاه در میان گذاشت و تقاضا کرد که شاه ایران نیز همگام با سایر سلاطین اروپا و رئیس جمهور آمریکا قدم بردارد و آن عمل غیر انسانی را در قلمرو کشور ایران منع کند. چون در آن اوقات تجارت برده قسمتی از امور معاملاتی و اقتصادی مردم ایران را در بر میگرفت و از آن راه مداخلی نصیب تجار و بامال به جیب شاه میرسید، محمد شاه گفت الغای حکم برده فروشی بر خلاف موازین دین اسلام و احکام منزله در قرآن کریم است و اگر این کار در نظر سایر دول مذموم است و لیکن در شریعت اسلام امری مشروع میباشد و ما کاری را که بر خلاف احکام منزله در قرآن است اجراء نمیکنیم. شل از این مذاکرات نتیجه ای بدست نیاررد و چهار ماهی بعد که بحضور محمد شاه بار یافت بار دیگر موضوع تحریم برده فروشی را بمیان کشید و به محمد شاه گفت در اجراء این اقدام خلیفه عثمانی و امام مسقط این حکم را معمول داشته اند. محمد شاه در جواب گفت شاه عثمانی پیرو مذهب تسنن است که پیروی از آن طریقه در مذهب شیعه مردود است و

امام مسقط که از اعقاب خوارج است به اعتقاد شیعه جعفری در حکم کافر میباشد و از نظر ما هر دو دشمنان دین اسلام هستند و ما از چنین عناصری که کفر و زندقه آنها واضح است پیروی نمیکنیم و آنان را خارج از دین می شناسیم ، بر عکس ما شیعیان که مأمور به تبلیغ و نشر دین اسلام و ارتفاع علم اسلامیت در دنیا هستیم اهالی افریقا را که مشرک و بت پرست هستند به اسارت میگیریم و آنها را در ظل شریعت محمدی در میآوریم و این خود خدمتی به دین اسلام و آن مردمی است که راه شرک را ترک و طریقه خدا پرستی را قبول مینمایند.

باز شل از این مباحثات و مذاکرات نتیجه ای نگرفت و بفکر حیلتي شرعی افتاد تا فتوانی در تحریم خرید و فروش کنیز و غلام از بعضی از علماء مشهور بدست آورد و محمّدشاه را در بن بست قرار دهد. بالاخره موفق شد نظر موافق شش نفر از علماء و مجتهدین طهران را بدست آورد که همه مستند به حدیث و روایتی معمول از قول رسول اکرم بود به این عنوان که * هرکس که برده فروشی میکند از بدترین مردمان است * و همچنین از قونسل انگلیس در عراق خواست که فتوانی از علماء کربلا و نجف در این باره تحصیل کند که مضمون آن فتوای این است * در شرع اسلام معامله کنیز و غلام حرام نیست ولی مکروه است * .

بار دیگر شل بحضور شاه رسید و با در دست داشتن فتاوی علماء ایران و عراق مسئول دولت خودش را بعرض شاه رسانید شاه فتوای دیگری از یکی از علماء که افضل و اعلم و افقه از آن علماء بود ارائه کرد که باید با کفار جنگید و آنها را به اسارت گرفت تا بدین اسلام بگردند . شل گفت آیا در میان اسیران جنگی که در میدان محاربه دست بشمشیر میبرند و جنگ میکنند با اطفال معصوم و بیگناهی که از شهر و دیار و

خانواده شان به دزدی گرفته میشوند و مورد اذیت و آزار قرار میگیرند تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ محمد شاه گفت بالاخره قصد مسلمان کردن کفار است در هر شرایطی که باشد. تمام مسامی شل باز در این راه بدون نتیجه ماند تا بالاخره فرانت Frant شارژ دافر انگلیس در ایران به حاجی میرزا آغاسی که گفتارش در وجود شاه مؤثر بود متوسل گردید و توانست حکمی از محمد شاه بدست آورد که حمل و نقل برده از طریق دریا قدغن شود زیرا دریاهاى هند و بحر عمان و خلیج فارس در حیطة نفوذ کشتیهای انگلیسی بود و از این راه میتوانستند دریاهاى را که از طریق آنها تجارت برده انجام میگرفت زیر نظر داشته باشند و قانون عدم تجاوز بحقوق انسانها را اجراء نمایند.

با مرگ محمد شاه در سال ۱۸۴۱ این حکم قوت قانونی خودش را از دست داد و ناصرالدین شاه که در وقت رسیدن بمقام سلطنت جوانی هفده ساله و منهك در غرور و شهوات نفسانی بود به تخت سلطنت نشست و اداره امور مملکت و سیاستهای داخلی و خارجی کلاً و جزءً در اختیار اتابک میرزا تقی خان امیر کبیر که مردی مقتدر و نافذ القول و در عین حال سر سخت و کینه توز و کم گذشت خلق شده بود سپرده شد.

شل در ۱۸۴۸ به انگلستان باز گشت و بجای او کلنل فرانت که در مقام سفیر کبیری دولت انگلیس مامور هندوستان بود به ایران آمد و با دربار ناصرالدین شاه و مخصوصاً امیر کبیر از در دوستی در آمد و با تدابیر سیاسی و با تحریک احساسات مودت و دوستی بین دو دولت ایران و انگلیس از امیر کبیر تقاضا کرد که بنحوی مقتضی حکمی را که در سلطنت محمد شاه صادر شده بوده به امضاء شاه برساند و مجدداً تنفیذ کند.

امیر کبیر با شتم سیاسی و استعداد فطری که داشت تشخیص داده بود

که مداخله دولت انگلیس در آبهای دریای عمان و خلیج فارس بالمآل بضرر سیاست و اقتصاد ایران تمام خواهد شد باین مناسبت بود که روی دوستی به او نشان نداد و با پیشنهادهای شل و فیلات و فرانت موافقت نمود و لیکن هوشیاری و فطانت فیلات در آخر کار مجبورش کرد که باین کار تن در دهد لذا به ناصرالدین شاه تعلیم داد در ضمن منتی که بسر فیلات میگذارد تحقیری ضمنی نیز به دولت انگلستان کرده و حکمی مبنی بر حکم محمد شاه ولی محدود تر در موضوع حمل و نقل برده از طریق دریای عمان و خلیج فارس صادر نماید و بهیچوجه زیر بار تمهیدی بیشتر نرود ، بالاخره فیلات بخواسته ناصرالدین شاه که در حقیقت خواسته امیر بود راضی شد و امیر کبیر احکامی به عهده میرزا نبی خان قزوینی حاکم خوزستان و شاهزاده بهرام میرزا معز الدوله حاکم فارس و میرزا حسنعلی خان دریا بیگی شیرازی (نصیر الملک اول) حاکم بوشهر صادر نمود که در اجرای اوامر و تنفیذ حکم شاه مراقبت کامل را ملحوظ دارند در همان اوقات کاپیتان هنل Captain Henel قونسل انگلیس در بوشهر استشهادی با مهر و امضاء تجار بوشهری باین مضمون درست کرد که وجود قوای بحرین دولت انگلیس در آبهای خلیج فارس از اهمیت بسیاری برخوردار است و موجب تسهیل و بسط امور تجاری و رونق بازرگانی بین ایران و هندوستان است مع الوصف مقصودی را که دولت انگلستان از آنهمه کوشش داشت انجام نگرفت و همه به لیت و لعل برگذار میشد و برده ها را از طرق مختلف به ایران میآوردند تا اینکه دولت انگلستان دربار ایران را سخت تحت فشار قرار داده و بالاخره دولت میرزا محمود خان آجودان وزارت امور خارجه را مأموریت داد تا به بوشهر برود و متخلفینی که اوامر دولت را اطاعت نکرده و یا نمی کنند تحت شرایط

مخصوصی تنبیه و جریمه نماید . دیگر از وقایعی که در این مورد پیش آمد موضوع لشکر کشی ناصرالدین شاه به هرات در سال ۱۸۵۶ بود و چون آن اقدام شاه ایران بر خلاف سیاست آن روز دولت انگلیس بود و نمیخواستند دولت ایران از ترس مجاورت با دولت روسیه در همسایگی هندوستان متصرفاتی داشته باشد انگلستان رسماً با دولت ایران اعلان جنگ داد و به بوشهر حمله نمود و با وجود اینکه دولت ایران بمقابله پرداخت ولی قوای بحری انگلیس از روی دریا استحکامات بوشهر و حوالی آنرا ویران و خراب نمود و قوای انگلستان بوشهر را متصرف و بجای بیرق دولت ایران بیرق انگلیس را باهتزاز در آورد و کلنل اوتروم Othrom در بوشهر پیاده شد و میرزا حسنملیخان دریا بیگی ، نصیرالملک شیرازی حاکم بوشهر ، مهدی خان سرهنگ فرج ساخلو بوشهر و میرزا رضای کارپرداز را به بسنی تبعید نمود و بوشهر را بنام ملکه ویکتوریا و جزئی از خاک انگلستان متصرف شد و حکمی محکم و قاطع شامل نه ماده به در دیوار شهر چسبانید که ماده پنجم آن موضوع آزادی برده هانی بود که در بوشهر در منازل نفوس مختلفه باسم کنیز و غلام زندگی میکردند در ماده ۵ مینویسد * خرید و فروش کنیز و غلام جائز نیست و همه آزادند * بعد از اینکه انگلستان با دولت ایران در موضوع هرات کنار آمد و آن حدود و ثغور از وجود نیروهای ایرانی بکلی تخلیه گردید و دولت ایران از تصرف هرات بکلی صرفنظر نمود بوشهر را نیز تخلیه کردند در خانه باین نتیجه میرسیم که با تمام مجاهدات و کوششهای دول بزرگ دنیا که در امر برده داری اعمال میشد این امر از قوه به فعل نیامد تا وقتی که در سال ۱۸۷۲ منع صریح و حکم محکم الهی در تحریم برده داری در کتاب اقدس نازل گردید و احکام منزله در شرایع قبل منسوخ

استاد فاضل و دانشمند دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در فصل چهارم کتاب سنگ هفت قلم مقاله مشروح و مفصّلی در ذیل * گذاری با زن از گذارتاریخ * در موضوع برده داری و برده فروشی دارد که چون مناسب با موضوع این کتاب است قسمتی از آن مقاله در این اوراق نقل میشود .

* توضیح اینکه در سال ۱۷۷۲ میلادی محاکم انگلستان قانونی وضع کرد که به محض اینکه غلامی وارد جزایر بریطانیا شود آزاد خواهد بود همچنین در حوالی ۱۸۱۱ میلادی بموجب قانونی دیگر تجارت برده رابکلی قدغن و مجازات عاملین آنرا نفی بلد و تبعید معین کرد و بالاخره در سال ۱۸۹۰ کنفرانس بروکسل تشکیل شد و منع خرید و فروش برده را در تمام دنیا اعلام داشت .

انگلیسها نیز پس از تصویب قانونی منع خرید و فروش برده ب فکر افتادند که نفوذ دریانی خویش را از راه دیگر در خلیج فارس محفوظ نمایند لذا در سلطنت محمد شاه قاجار و صدارت حاج میرزا آقاسی ۱۸۲۷ - ۱۸۲۴ کلنل فرانت انگلیسی شارژ دافر مقیم دربار ایران درخواست کرد برای بازرسی کشتیهانی که به خلیج فارس وارد میشوند از لحاظ اینکه مبادا برده حمل کرده باشند اجازه بازرسی کشتی به آنها واگذار شود اگر چه ابتدا محمد شاه حاضر بقبول این خواسته انگلیسها نبود ولی بعلمت نفوذ عواملی اجازه بازرسی کلیت کشتیهای خارجی و ایرانی را به دولت انگلیس واگذار کرد و به حاجی میرزا آقاسی هم فرمانی داد که طوری آنرا رفع و رجوع کند . متن فرمان این است .

* جناب حاجی نگذارید دیگر از راه دریا غلام و کنیز وارد شود بگذارید از راه خشکی بیاورند این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب Frant صاحب

میشود و من از او خوشنود میباشم و به این مطلب رضایت داده ام در این باب به حکام خلیج فارس بنویس من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت میدهم و الا بین ما و انگلیس هنوز هم خیلی اختلافات موجود است . شاه .
 آقای پاریزی در همان کتاب به نقل از تاریخ خلیج فارس تالیف ویلسن Wilson مینویسد :

* بروایت سر قونسل انگلیس در بوشهر در سه ماه اوت و سپتامبر و اکتبر ۱۸۴۱ تعداد ۱۱۷ کشتی حامل ۱۲۱۷ برده سیاه در کنار جزیره خارک لنگر انداخته .

خوانندگان محترم میتوانند این داستان مفصل را در صفحه ۱۲۷ تا ۲۸۷ فصل چهارم کتاب مزبور بخوانند.

در مطاوی این وجیزه بشرح احوال مفصل از مستخدمین سیاه پوست که در خدمت خانواده حضرت باب و حضرت بهاء الله بوده اند برخوردار میکنیم که با وجود اینکه در صداقت و وفاداری این مستخدمین در خدمت آن دو خاندان جای شك و تردیدی نیست مع الوصف می بینیم که آنان از کم و کیف بعضی از وقایع و رویدادهائی که در عالم امر پیش آمده است بی خبر مانده اند مثل مبارك و فضة دو خادم سیاه پوست حضرت باب که در دوره حیاتشان از واقعه دردناك شهادت حضرت نقطه اولی بی اطلاع ماندند. خوب است به عقب برگردیم و به سوانح عظیمه و هولناکی که در بدایت ظهور حضرت باب در ایران و عراق اتفاق افتاده است توجه کنیم و آنها را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم تا بدلائل بی خبری این دو خادم سیاه و بعضی از اقربای حضرت نقطه اولی و حضرت بهاء الله بی بریم . باید در نظر داشته باشیم که در آن برهه از زمان نفس ادعای حضرت باب در مقام

قائم آل محمد و ادعای ظهور آن وجود مقدس تا چه اندازه عظیم و مهیب بوده و چه انقلاب عظیمی را بوجود آورده و چگونه لرزه بر پیکر جوامع مختلف اسلامی انداخته است و علماء ایران و عراق اعم از شیعه و سنی که همه بر مسند قدرت و سریر اقتدار جالس بودند با تقویت و پشتیبانی دو دولت جابر اسلامی ایران و عثمانی و توده نفوس متمصب و جاهل چه قیام همه جانبه ای علیه امر الهی و نفس مقدس آن سید امم و محیی رمم و پیروان وفادارش نمودند که در این زمان حتی تصور آنهم برای ما مشکل است .

وقتی خبر اظهار امر حضرت ربّ اعلی از مکه به شیراز رسید و جناب ملاً صادق مقدس خراسانی علی رُوس الاشهاد بر عرشه منبر در مدینه شیراز امرالله را اعلان نمود و بشارت ظهور قائم موعود را عنوان کرد جمیع ناس بهیجان آمدند و فریاد مخالفت علماء به عنان آسمان رسید و زبانها به طعن و لمن باز شد ملاً صادق مقدس آن عالم نحریر و فاضل شهیر که تا چند ماهی پیش از این واقعه مسجد و میدان شاه اصفهان برای کسانی که در پشت سر او اقامه نماز می بستند کوچک مینمود در چنگال علماء جاهل و حاکم ظالم شیراز گرفتار شد و با ضرب هزار تازیانه بدن عریانش مجروح و خونبار گردید و با همراهانش جنابان قدّوس و ملاً علی اکبر اردستانی ریشهایشان را سوختند و صورتشان را سیاه و بینی آنها را مهار نموده به دور شهر گردادند و نفی بلدشان کردند .

حضرت اعلی آن مظهر مظلومیت کبری را مأمورین صاحب اختیار حاکم فارس در طریق سفر بشیراز ماخوذ داشتند و بحضور آن حاکم جابر آوردند و آن مرد شقی و بی باک بی مهابا لب بخطاب و عتاب باز کرد و با اشاره او چنان لطمه ای بر آن وجه نورانی زدند که عمامه از سر بیفتاد .

در طول مدت کمتر از دو سالی که حضرت ربّ اعلی بعد از سفر مکه مقیم شیراز بودند روزی نماند که از ناحیه علماء و عتال آن حاکم پر جور و جفا بلانی بر آن وجود مبارک و بستگان آن حضرت وارد نیاید و شبی نگذشت که حادثه ای جدید رخ ندهد . یا آن جمال مبین را در زندان داروغه شهر مسجون ساختند و یا در نیمه شب حضرتش را در خانه مسکونی دستگیر و به عسس خانه شهرش بردند و یا در ملاء عام و حضور جمهور ناس و مردم شیراز بر عرشه منبر آوردند تا از ازدحام جمعیت و صولت و سطوت حکومت و ارکان دولت و هیمنه و هیبت علماء رسوم مرعوب شوند و از دعوی خود برانت حاصل نماید و چون آن قوم جهول از هر راه مایوس ماندند و توسعه دانه امرالله را یوماً فیوماً در تزیید میدیدند بالاتفاق فتوای قتل مظلوم آفاق را نوشتند که اگر پای امام جمعه در میان نبود آن فاجعه در شیراز اتفاق میافتاد.

پاهای خال شهید را بعنوان اینکه خانه اش محل ایاب و ذهاب بابی ها و میعادگاه ملاقات آنها با حضرت باب است و از فرمان حاکم شیراز تخطی کرده است بفلک بستند و با چوب ظلم و بیداد آنچنان زدند که تا مدت سه ماه قوه حرکت از وجود مکرّمش مسلوب بود.

وقتی حضرت ربّ اعلی باصفهان عزیمت فرمودند فراشهای آجودان باشی برادر حرم آنحضرت حاجی میرزا ابوالقاسم را که از تجار محترم و از اعظم رجال شیراز بود در حالی که از مرض وبا رنج میبرد و عارضه چشم دردی شدید بر او مستولی بود به دوش کشیدند و به دارالحکومه اش بردند و به اهانت و جسارت پرداختند تا نشانی از حضرت باب گیرند و چون صاحب اختیار از هر راه مایوس شد به دریافت هزار و پانصد تومان جریمه نقدی که معادل هزار و پانصد لیره طلا در آن روزگار بود بضمانت حاج محمّد

صادق اصفهانی قناعت نمود.

غفلت و سرگردانی حزب شیعه در هیما، جهل و خرافات و عدم عرفان و شناسایی و بلوغ فردی آنان برای درک عظمت مقام آن سید ام و قبول آن ظهور اعظم به آنجا انجامید که حضرت نقطه اولی که در مقام ربوبیت مبعوث شده بودند خود را باسم باب یعنی باب وصول بعلم الهی و عبد بقیه الله معرفی فرمودند.

حضرت اعلی در کتاب دلایل سببه باین بیان ناطق اند :

* نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر اتنی انا الله چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و باحکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا اینکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید .

جمال قدم و اسم اعظم در لوح خطاب به جناب آقا میرزا آقا افغان میفرمایند ، قوله جلّ بیانه :

* حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا مینموده و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند این همان نقطه فرقان است که در این کور به نقطه بیان ظاهر شده و در مقام ولایت میفرمایند: * اتنی انا القائم الحقّ الذی اتم بظهوره توعدون * و در لوحی دیگر میفرمایند :

* چون ناس ضعیف و محتجب مشاهده میشوند لذا فضلاً لهم شمس حقیقت بذکر ذره مشغول و بحر قدم بوصف قطره ناطق این است که نقطه اولیه باسم بابیت ظاهر شدند و باین مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد بذکر ولایت و امثال آن .*

وقتی می بینیم که بواسطهٔ اعراض و انکار نفوس و عدم استعداد قابلیت آنها حضرت باب در بدو ظهور رسالت خود را عنوان فرمودند و مدت چهار سال با خلق معاشات فرمودند تا از عظمت آن ظهور عالی متعالی مضطرب و هراسان نگردند و استعدادها خلق شود و قلوب لایق درک حقائق آن ظهور عظیم گردد تا کتاب بیان نازل شد و شرع جدید اعلان گردید.

وقتی می بینیم که در آن ایام پیروان امر نازنین حضرت باب در زیر تیغ بیداد ظالمان ستمکار با آن مظلومیت جان میدادند و رُوس مطهر آنان

بر سر تیر و سنان از شهری بشهری و از دیاری به دیاری منتقل میشد و زنان پرده نشین و اطفال یتیم اسیر و حقیر در چنگ ستم عوانان پر کین مسجون و محبوس میگشتند و یا بستگان و اقربای حضرت باب با چه مشقات و بلایانی لیل و نهاراً دست بگریبان بوده اند نمیتوان توقع داشت که چرا در ارشاد و تبلیغ اشخاصی که در خدمت آنها بوده اند تسامح شده است بلکه باید بدانیم که در آنوقت تبلیغ و قرار دادن آنها در مسائل مختلفه مقرون بحکمت نبوده است.

این امر مسلم و معلوم است که استعدادها در نفوس باختلاف خلق شده است ما در احوال همین مستخدمین سیاه پوست خانواده حضرت باب بشرح زندگی مسعود برخوردار میکنیم که دارای استعداد فطری و نبوغی ذاتی بود و قلب منیرش از وجود هر آلاشی پاک و مبرا و لائق قبول کلمهٔ الله و درک مسائل روحانی بود او در ظلّ تربیت خال اکبر جناب حاج میرزا سید محمد ببار آمد از امر الهی آگاهی حاصل نمود و ایمان آورد و در عکا بحضور حضرت بهاء الله شرف حضور یافت و از فوز بلقای ملکوت جلال مستفیض و کامیاب گردید و بموهبتی مخصص شد که اسمش برور قرون و اعصار مخلّد و جاودان باقی است.

آنچه حائز کمال اهمیت است این است که باید بدانیم و تشخیص دهیم که هر یومی از ایام را وضعی و هر زمان را شرانطی مخصوص است موقعیت زمانی و مکانی و سطح فکر جامعه بشری در صد و پنجاه سال قبل با افکار امروزی درزمینه روابط نژادی ابدأ و مطلقاً قابل قیاس با یکدیگر نبوده و نمیباشد و نمیتوان این دو را در دو کفه یک ترازو توزین کرد و سنجید.

سوابق تاریخی و خانوادگی حضرت باب همه حاکی بر این است که آباء و اجدادشان هم از طرف پدر و هم از طرف مادر بنحوی که در خور شان و مقام اجتماعی آنان و مرسوم و معمول آن زمان بوده همه برده هانی سیاه پوست اعم از زن یا مرد در تملک خود داشته اند ولی باز همان سوابق نمایانگر این است که رفتار و کردار آنان نسبت به برده های خودشان در کمال فتوت و جوانمردی و سخاوت و مهربانی وافر بوده و آنان را فردی از افراد عانله خود بحساب میآورده اند و رفتار آنها با کنیزان و غلامانی که داشته اند کاملاً متمایز و متفاوت با رفتار اهانت آمیز دیگر مردم نسبت بآنها بوده است و در خانواده با همان زبان محلی شیرازی مردها را (کاکا) یعنی برادر و زنها را (دده) یعنی خواهر مخاطب میداشته اند مثل کاکا مسمود و دده گلچهره.

یادداشتها

۱ - نگاه کنید به کتاب مدائح معتمدالدوله العلیه . نسخه خطی موزه

بریطانیه: Or 4512, Foll 357

۲ - رجوع کنید به لوح محمد شاه منزله از قلم حضرت باب

۲ - کتاب اقدس چاپ طهران صفحه ۷۰

۴ - گنجینه حدود و احکام باب ۴۸ در نهی از خرید و فروش غلام و کنیز .

۵ - لوح ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱)

۶ Public Record Office شماره های ۱۸۴۱ - ۹۰۷ F

۷۷ . ۶ . ۱۲۱ - F ۶۰ و ۱۲۱ ، ۲۱ - F ۶۰ و ۱۸۴۷ . ۷۱ - F ۲۷

در سال ۱۸۴۸

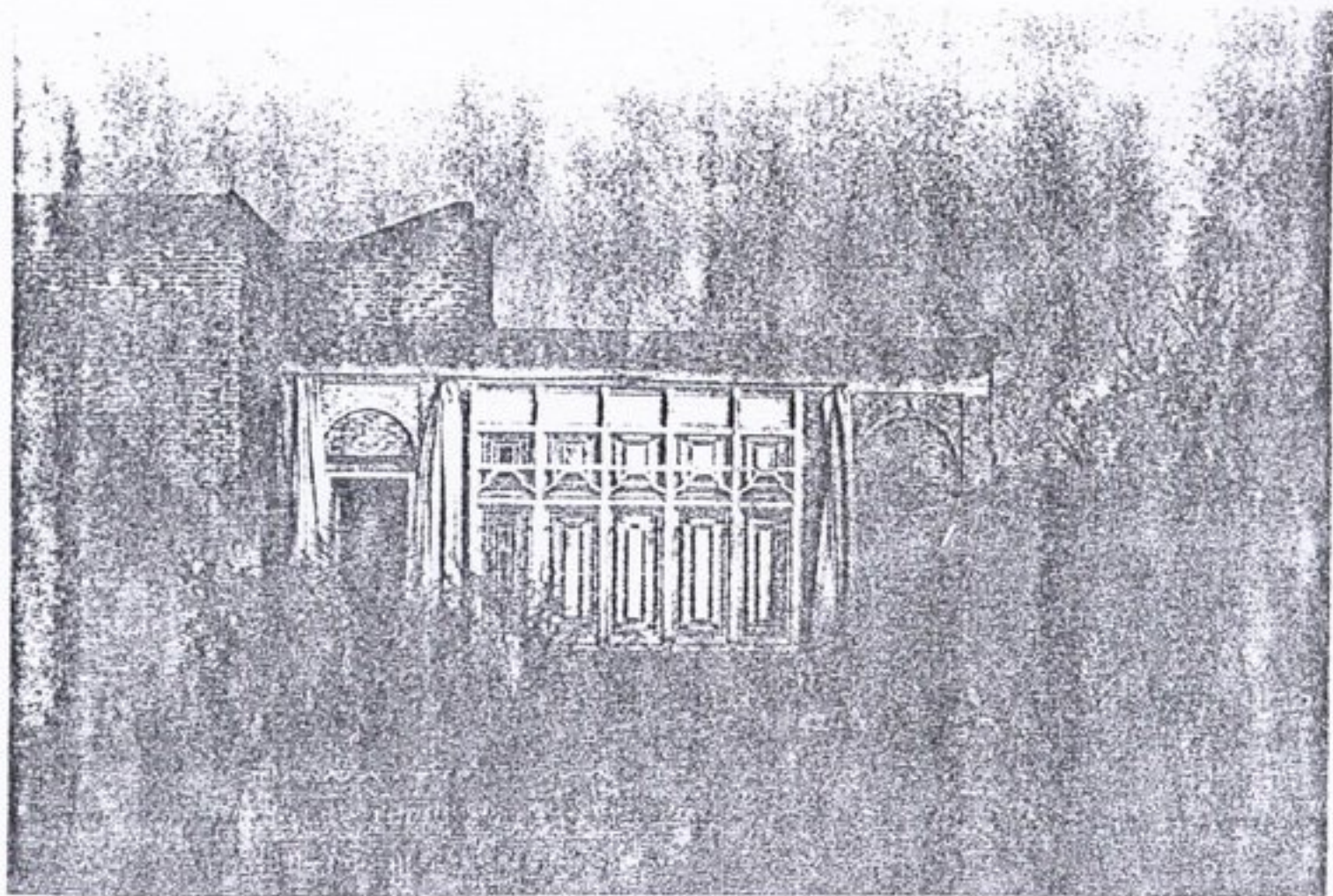


مبارک

در سال ۱۸۴۲ که حضرت باب از مسافرت متمادی به بوشهر و اقامت يك سالی در کریلا بشیراز مراجعت فرمودند بر حسب معمول زمان غلام سیاه پوستی را از مردم حبشه با اسم مبارک از مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم که پسر عمومی والده و برادر حرمشان بود برای خدمات لازمه اتباع فرمودند و بر حسب صورت حسابی که در آثار حضرت نقطه اولی باقی است بهای این غلام را مبلغ چهارده تومان پول نقره که در حدود نه لیره طلا در آن روز میشده است پرداخته اند.

مبارک پنج سالی داشته که حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم حضرت باب از برده فروشان ابتیاعش نمودند و او را با اخلاق و آداب و رسوم خانوادگی خود تربیت کردند در سه سالی به مکتبش میبردند تا خواندن و نوشتن و رسم نگاهداری حساب و خرید لوازم و ضروریات خانه را بیاموخت او دارای هوش و استعدادی موهوبی بود و نسبت بسایر اقران و همقطارانیش که در خانواده بستگان حضرت باب زندگی میکرده اند امتیازات اخلاقی فراوانی داشت ، در نتیجه مورد محبت فوق العاده حضرت باب قرار گرفته بوده است .

مبارک نوزده ساله بود که حضرت ربّ اعلی او را خریدند و به بیت مبارکش آوردند بطوریکه مادر بزرگم دختر مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم



نمای خارجی طاق حضرت اعلیٰ منظر اظہار مبارک

از قول حرم مبارک که عه اش بودند تعریف میفرمود مبارک جوانی باهوش ، با سلیقه ، عاقل ، باوفا و دارای صفای قلب بود و صفات حسنة او زبانه خودی و بیگانه بود . او همواره در حضور نفوس با کمال ادب و خضوع رفتار میکرد و رعایت جمیع جوانب اخلاقی را مینمود و پای بند به انجام فرائض و تکالیف دین بود و غفلت نمیکرد و هرگز لب به استعمال دخانیات که امری معمول و مرسوم آن زمان بود نیالود.

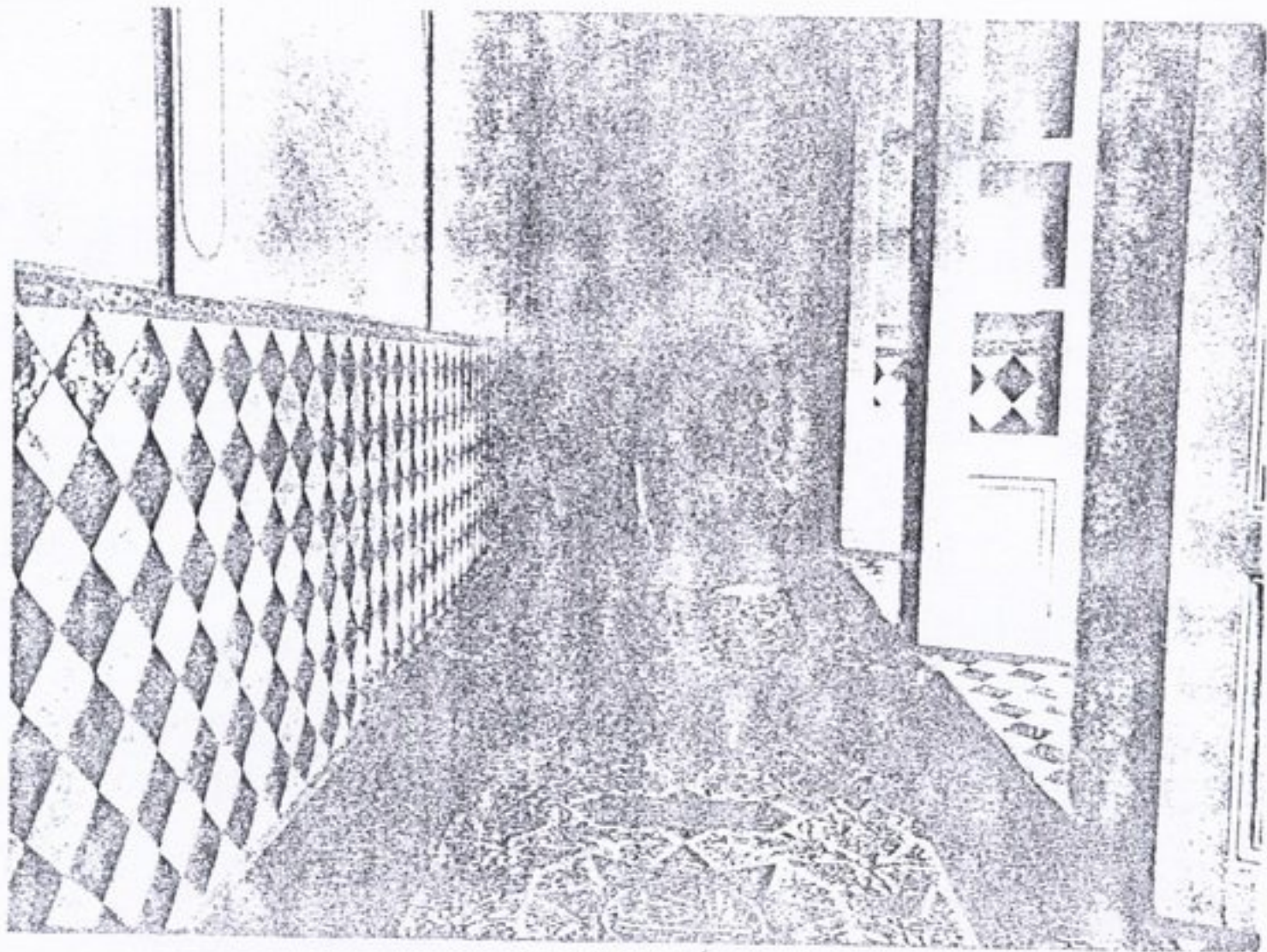
همانطوری که ذکر شد مشارالیه قبل از ازدواج حضرت باب و بعد از آن در بیت مبارک سکونت داشت .

او اولین کسی بود که در بیت مبارک را بروی ملا حسین گشود و همان مرد سعادت‌مندی است که بر حسب تعلیمات و تربیتی که داشت در شب بعثت در اطاق خودش در گوشه دالانی که به حجره محل بعثت و اظهار امر حضرت باب منتهی میشود بیدار نشست که اگر فرمانی از طرف مولایش صادر شود فرمان پذیر باشد او همان کسی است که سواره و چای به حجره فوقانی بیت مبارک برد و در همان حجره در حضور ملا حسین سفره شام بگسترده و از حروف حی که یکی بعد از دیگری بشیراز میرسیدند در بیت مبارک و بیت خال اعظم پذیرانی کرد و مورد احترام و اعتماد و محرم راز و اسرار حضرت باب بود و نوشتجات و پیامهای شفاهی حضرت باب را به ملا حسین و سایر حروف حی می‌رسانید.

نبیل زرنندی از قول آقا میرزا احمد شهید ، ملا عبدالکریم

قزوینی ، مینویسد :

* در سه ساعت از شب گذشته امر به احضار طعام فرمودند غلام حبشی که بخدمت قائم بود با آدابی تمام بلوازم آن پرداخت و خوانی مبسوط بساخت که جمیع ارکان من گواهی داد کسی که یکی از اهالی



اطاق جهانی بیت سہاک شیرازہ محل : کوئی حضرت بیت علی

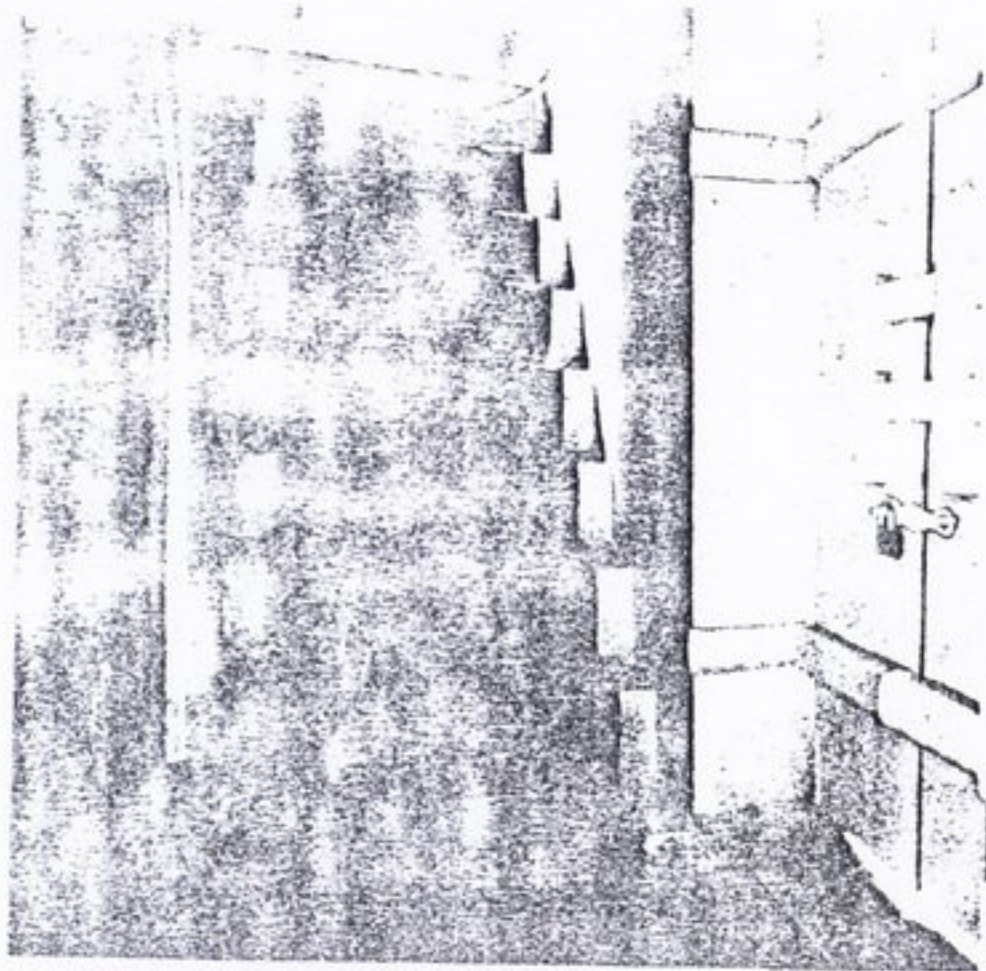
حبه را چنین تربیت فرماید که باید جمیع ارباب ادب از جمیع حرکات و سکناش کسب ادب و شئون انسانی نمایند مقتدر است که جمیع عالم را باخلاق ربانی و صفات رحمانی مزین سازد .

و نیز * جناب آقا میرزا احمد از قول جناب باب الباب فرمودند که در ایام توقف در مسجد ایلخانی شیراز اغلب از لیالی آن غلام حبشی میآمد و من را به بزم حضور سید قرشی دلیل راه و سبب حصول به بارگاه میگردید و هر شب که مشرف میشدم از دنیا و مافیها بی خبر بودم تا طلوع فجر که اذن مرخصی میفرمودند . *

مبارک همان نفس نفیسی است که بر حسب امر حضرت باب سحرگاه کوچه جلوی بیت مبارک را روید و آب پاشی کرد و به انتظار ملا علی بسطامی و ملا حسین بشرویه ای بایستاد تا در وقت ورود به بیت مبارک هدایتشان کند

باز نبیل زردی از قول جناب باب الباب مینویسد :

* شبی در حضور حضرت باب مشرف بودم فرمودند فردا سیزده نفر از رفقای تو وارد خواهند شد با همه آنها اظهار محبت و ملاحظت کنید و آنها را به خود وامگذارید چونکه در طلب حق هجرت نموده اند و از خدا بخواهید که محروم نمانند بعضی لدی الله از سابقین و مقرّبین محسوب و بعضی از معتقدین محسوب و بعضی دیگر غیر معلوم الی ان یظهر کلّ امر مکتوم . علی الصّباح چون به مسجد ایلخانی مراجعت نمودم در انتظار بشارات حضرت باب بودم که از خلف حجاب چه ظاهر شود دیدم ملا علی بسطامی با دوازده نفر وارد شدند بعد از دو سه روز ملا علی از زبان رفقای خود گفت ما چنان رثوقی بصدق قول شما داشتیم که اگر خودتان مدعی مقامی میشدید با اطمینان قلب قبول میکردیم و



این عکس مربوط به سال ۱۳۰۰ و در سال ۱۳۰۱ در محله قزوین علی پورانی صاحبان موزه کلاسیک قزوین، استان قزوین، ایران، عکس کردند که در آن وقت برای دولت پورانی صاحبان آنجا بنا شد و آنجا هم است.

خودتان فرمودید باید کلّ مهاجرت کنیم و ساکن نشویم تا مقصود خود را بیابیم و اول خودتان هجرت کردید و ما بشما تاسی کرده در عقب شما آمده ایم که به هرکس معتقد شوید اعتقاد نمائیم حال می بینیم شما در کمال سکون در اینجا به تعلیم و تدریس مشغول شده اید و اثری از آن اضطراب در وجود شما نیست .

ملاحسین در کمال مهربانی جواب داد جا دارد که توهم نمائید آن اضطراب عدم وسائل و اسباب زندگی بود حال چون آن اسباب فراهم آمده آن حرکت تبدیل بسکون شده ولیکن مطمئن باشید که این دنیای باین چند روئی حسین بشرویه ای را به رنگ و بوی خود فریب نخواهد داد شاید خداوند صدق نیت و باب مجاهده اش را مشاهده نمود و باب هدایتش را بر وجهش گشوده باشد . ملا علی دامن ملا حسین را بگرفت و به استغاثه افتاد ملا حسین گفت * باید به طلب و مجاهده درک مطلب کنی . * ملا علی صائم شد و به نماز ایستاد . ملا علی در شب سوم اعتکاف نوری مشاهده نمود که آن نور بر هیکل حضرت باب دلالتش مینمود از شدت سرور نیمه شب ملا حسین را بیدار کرد و در آغوشش گرفت و گفت * الحمدلله که بمقصود رسیدم . * اول فجر ملا حسین ملا علی را بحضور حضرت باب برد . باز نبیل از قول ملا عبدالکریم قزوینی به روایت از ملا حسین مینویسد :

* چون به بیت مبارک رسیدیم دیدیم مبارک غلام حبشی درب بیت را گشوده و بانتظار ایستاده بما سلام گفت و اظهار کرد مولای من قبل از سحر فرموده در منزل را باز کنم و بانتظار باشم و فرمودند دو نفر موعود هستند که صبح زود بیایند . *

آن دو نفر ملا حسین بشرویه ای و ملا علی بسطامی حرف ثانی از

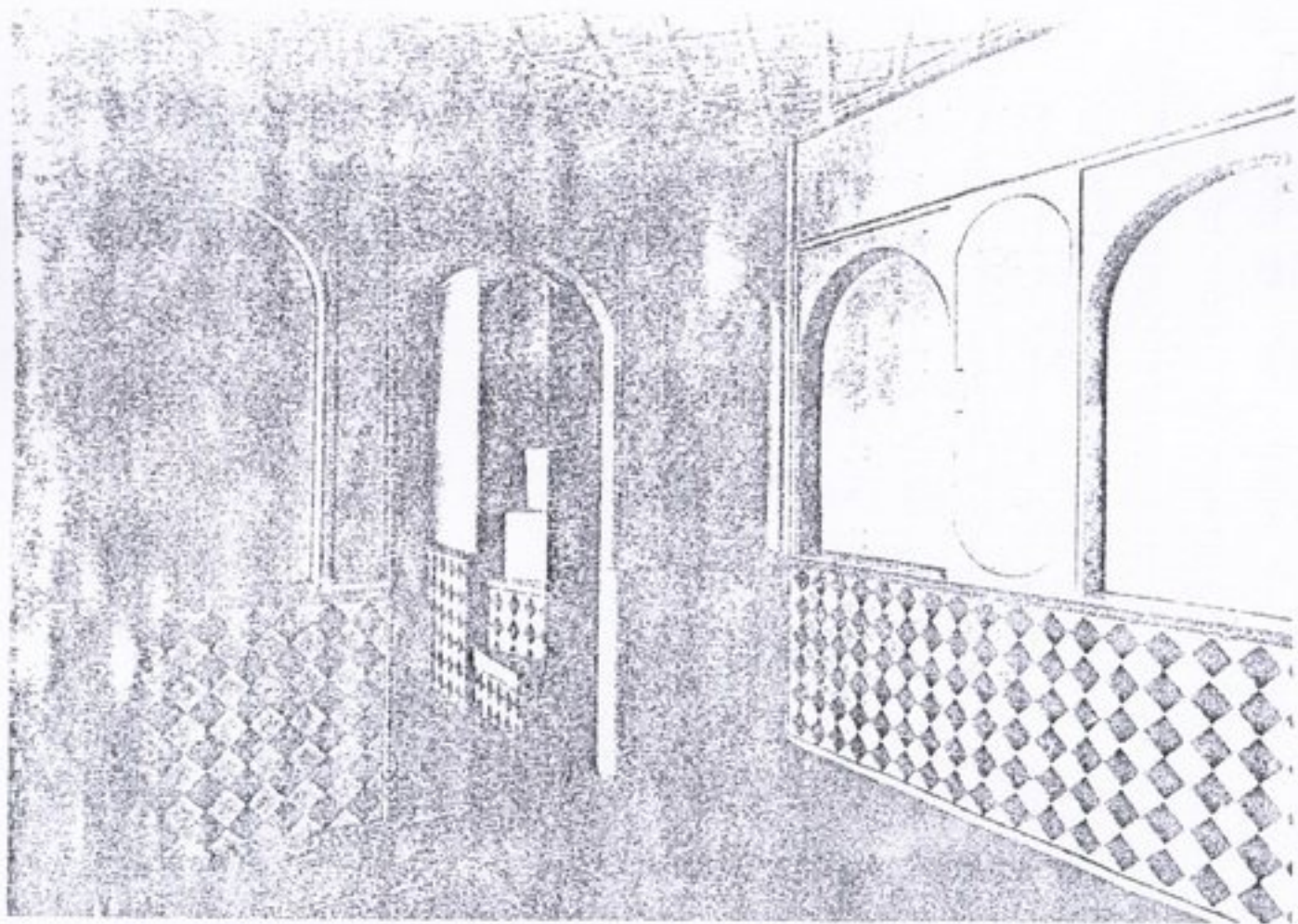


ادب نوردی بیت مبارک حضرت علی

حروف دوره بیان بودند بعد از اكمال و اتمام حروف حیّ در شیراز که هریک به دیاری برای انتباه و بیداری و تبلیغ مردم اعزام شدند تا ابلاغ ظهور امر الهی را کرده باشند دستور داده شده بود که اسم حضرت باب را ذکر نکنند حضرت ربّ اعلی برای زیارت مکه معظمه و کعبه مکرّمه دو نفر را انتخاب فرمودند که ملازم رکاب حضرتش باشند اول جناب ملا محمد علی بارفروشی نقطه آخری و ملقب به قدّوس و دوم مبارک همان غلام وفادار و صادق در عتبه مبارکه .

مبارک در تمامی طول مسافرت حضرت باب از شیراز تا مکه و در مراجعت آن حضرت به شیراز در تمام اوقات بخدمات آنحضرت مشغول بود. در مکه حضرت ربّ اعلی ۱۶ گوسفند در راه خدا قربانی کردند که سه رأس از آنها بنام مبارک قربانی شد تا بجمیع مناسک حجّ عامل باشد میدانیم که در طریق سفر حضرت باب در منزل سوم از مکه بمدینه خورجینی که محتوی الواح و آثار مبارکه و غالب آنها با خطوط طلا مرقوم شده بود بسرقت رفت نبیل اعظم از قول مبارک چنین نقل میکند :

« علی الصّباح در نزدیک واحه ای در صحرا برای نماز توقّف فرمودند بار سفر گشودم و حضرت به نماز ایستاده بودند ناگاه عربی صحرائشین چون شعله جواله خودش را بما رسانید و خورجینی که مملوّ از کلمات و آیات حضرت باب بود برمود من به تعقیب او دویدم تا آن خورجین را باز ستانم و لیکن حضرت باب اشاره فرمودند که او را تعقیب نکنم بعد از اداء نماز من را بسیار نوازش نموده فرمودند اجر زحمات و خدمات، تو با خدا است و جزای اعمال تو با خداوند یکتا است اگر چه آن عرب صحرا نشین از دست تو جان بدر نمیبرد ولیکن باید آن آیات و الواح به دست آن عرب به نقاطی برسد که اسباب ظاهری برای ارسال



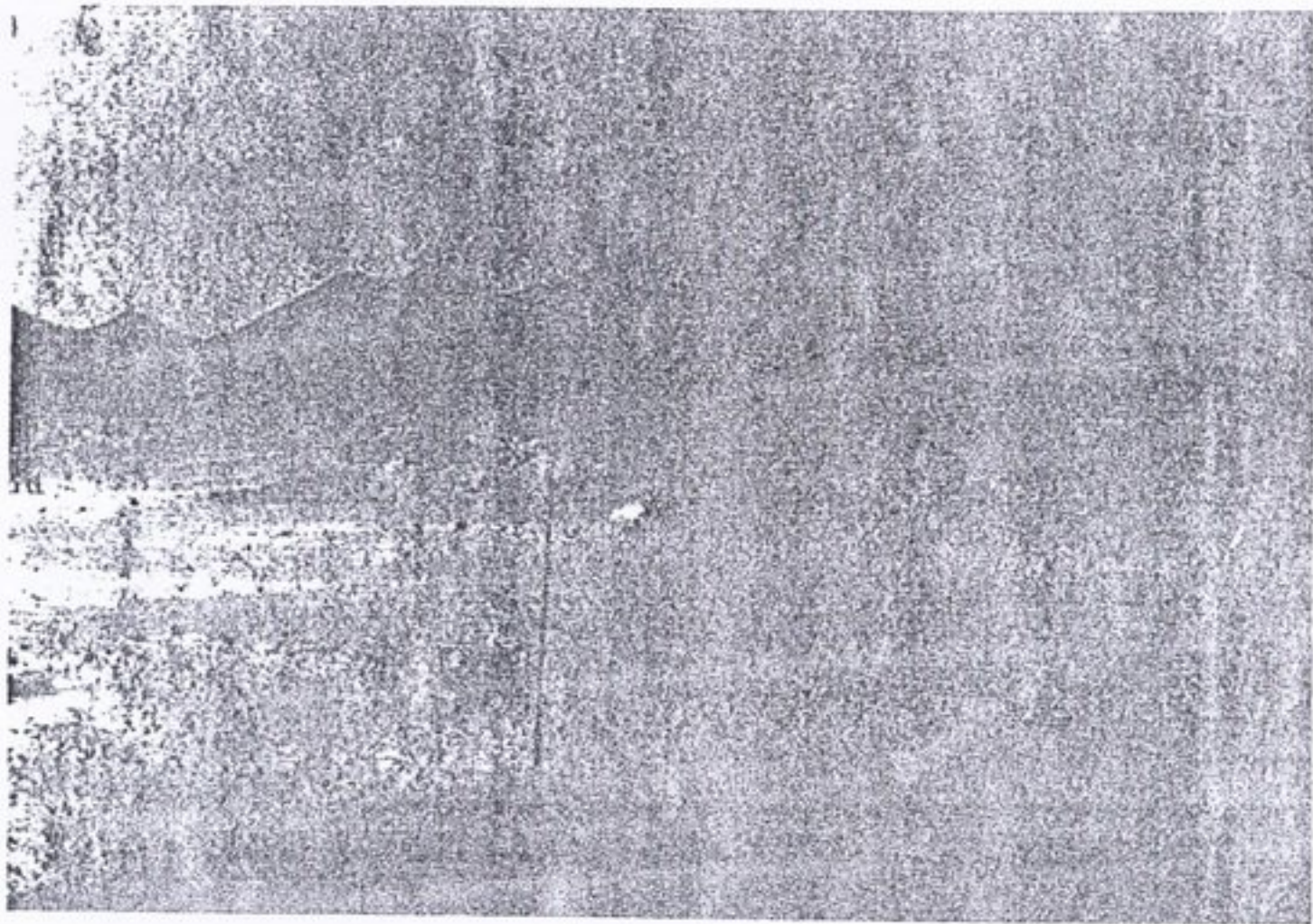
نمای داخلی اتاق خواب حضرت نفیسه اولی محل اسرار معنی

آنها موجود نیست که بشود بآن نقاط دور دست رسانید و این آیه را تلاوت فرمودند * بعد ما كان الامور بالقضاء للحنن بماذا * .

حضرت باب بعد از توقف ۲۷ روز در مکه و ۲۷ روز در مدینه از طریق جده عازم مسقط شدند و بمنزل سلطان مسقط که برای زائرین مکه مکرّمه بنا شده بود وارد شدند و با شیخ سلیمان افضل و اعظم علماء و مجتهدین آن دیار که صاحب فتوی و دارای مقام اجتهاد بود ملاقات فرمودند و امر مبارك را باو ابلاغ داشتند و بانتظار وصول اخبار و چگونگی اوضاع عراق بعد از گرفتاری ملاً علی بودند تا اینکه بتوانند تصمیمی برای رفتن به عراق اتخاذ نمایند الواح و آثار زیادی در آن شهر از قلم حضرت اعلی نازل شده است . (۱)

بموجب تواریخ الواحی که در دست است حضرت باب ماههای ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاول سال ۱۲۶۱ هجری را در مسقط گذرانده اند و روز هفتم یا هشتم شهر جمادی الثانی سال ۱۲۶۱ به بوشهر رسیده و بعد از توقف ۱۵ روز در آن شهر عازم شیراز شدند و در روز دوشنبه ۲۴ جمادی الثانی در منزل کنار تخته به سرآزانی که مامور توقیف و اسارت آن حضرت بودند برخورد کردند

وقتی که حضرت باب از منزل دالکی چند کیلومتری بوشهر بسمت کنار تخته براه شیراز میراندند به گروه ده نفری از مامورینی که برای دستگیری حضرتشان بحکم حسین خان آجودان باشی به بوشهر میرفتند برخورد کردند وجود مبارك برای رئیس آن مامورین که اسمش محمّد خان بود بتوسط حاجی مبارك پیغام فرستادند و خودشان را معرفی فرمودند آنها باور نیکردند که کسی که مقصّر علماء و کافّة مردم و علی الخصوص حسین خان خودکامه و قسّی القلب است خودش را بآن سهولت و بدون



گوشه از دای خلیص احوالی دانه‌درف

حوف و وحشت به آنانی که در پی گرفتاری و توقیفش بودند معرفی کند
 باین مناسبت از ابتدا توجهی نمودند و حضرت ربّ اعلیٰ بسمت کنار تخته
 رهسپار شدند و لیکن از آنجا که محمّد خان مردی عاقل و کار دیده بود
 جانب احتیاط را گرفت خودش و پنج نفر از همراهانش عازم بوشهر شدند
 و چهار نفر را با عریضه ای که در کمال ادب و ضراعت عرض کرده بود
 به کنار تخته فرستاد که اگر در حقیقت صاحب پیام شخص معهود باشند
 موقعیتی را از دست نداده باشد آنها با عجله خودشان را به کنار تخته
 رسانیدند و بحضور مبارک مشرف شدند از این محل حضرت باب داستان
 برخورداران مأمور حسینخان را به حاجی میرزا سیدعلی خال مرقوم
 فرمودند و بتوسط ملک قاصد بشیراز فرستادند.

در تمام طول راه از کنار تخته تا شیراز آن چهار نفر مهمان
 حضرت باب بودند و مبارک موظف به پذیرائی و فراهم نمودن وسائل
 آسایش و رفاه آنان بود.

وقتی حضرت باب به چنارراه دار دوازده کیلومتری شیراز رسیدند
 مبارک را بحضور خال اعظم فرستادند تا ساعت ورود حضرتش را باطلاع
 ایشان برساند.

مبارک با سرعت بشیراز آمد و خال را از تشریف فرمانی حضرت
 باب بهراهی مأمورین نظام الدوله آگاه نمود و در بیت مبارک والده و حرم
 و سایرین فامیل و بستگان را که بانتظار ورود آنحضرت بودند دلداری
 داد که قریباً وارد خواهند شد.

مبارک در تمام مدت ۲۸ ماهی که بعد از سفر مکه حضرت ربّ
 اعلیٰ در شیراز تشریف داشتند شریک و سهم جمیع بلیات و مصائب
 وارده بر وجود مبارک و خاندان و بستگان ایشان بود. بعد از اینکه خال

اعظم ضمانت فرمودند که کسی با حضرت باب دیدار و ملاقات نکند و آنحضرت با وساطت شیخ ابوتراب امام جمعه از دست حسین خان خلاصی حاصل فرمودند به بیت خال اعظم وارد شدند و محل سکونت وجود اطهر در آن محل بر قرار گردید آن خانه که در حوالی مسجد نو و شاه چراغ واقع شده است ، برای رعایت احتیاط احباب و غیر بستگان که برای زیارت و ملاقات حضرت باب میآمدند از دری که در شارع عام نبود و شهری نداشت وارد میشدند و تنها مبارک بود که در کوچه پشت منزل حضرت خال مواظب بود به محض اینکه کسانی از احباب میرسیدند از آن درب کوچک خلفی آنها را بحضور مبارک هدایت مینمود و خودش بخدمت قیام میکرد.

در اوقاتی که حضرت باب در شیراز مسجون بودند کاری میکرد که موجب تسلی خاطر رنج دیده والده و حرم حضرت باب بشود و در آن شبی که مامورین عبدالحمید خان داروغه به بیت مبارک هجوم آوردند مبارک نیز حضور داشت .

بعد از آنکه حضرت باب شیراز را به قصد اصفهان ترك نمودند مبارک و فضه را بخدمت والده و حرم خود گماشتند و از آنها خواستند که در خدمتگزاری عائله مبارک تسامح و غفلت روا ندارند.

مبارک تا آخر عمر از واقعه شهادت حضرت باب اطلاع حاصل نکرد و باین تصور بود که حضرت نقطه اولی برای ترویج امور تجاری به هندوستان رفته اند و مسافرتشان آنچنان طولانی شده است زیرا در آن اوقات مقتضیات خانوادگی حضرات بستگان حضرت باب طوری بود که مصلحت نمیدیدند آن واقعه از دهان خدمه آن خاندان بخارج منتقل شود.

بعد از واقعه شهادت حضرت باب زندگانی والده و جدّه آنحضرت دیگر در شیراز میسر نبود از طرفی بلایا و مصائب وارده بر وجود آن ذوات مقدسه از حدوث شهادت حضرت اعلی و جناب حاج میرزا سید علی خال و هموم و غمومی که بر قلوب آن مظلومان مستولی بود و از طرفی رفتار نسنجیده و گفته های طمن آمیز و جسورانه بعضی از اقربا و منسوبین آن مظلومان را به تنگ آورد و چون مسافرت آنها به کربلا از قبل بتصویب و رضای خاطر حضرت باب رسیده بود باین مناسبت عازم کربلا شدند و برای همیشه شیراز را ترك فرمودند وقتی تصمیم والده و جدّه حضرت باب به عزیمت بکربلا قطعیت حاصل کرد بعضی از اماء الرحمن دامن همت بکمر زدند و منادمت و مصاحبت والده و جدّه آنحضرت را بدل و جان پذیرا شدند والده حضرت باب ، مبارک را بعنوان خادم محرم و مورد اعتمادشان همراه به کربلا بردند و وقتی که به کربلا رسیدند و مجاور شدند مبارک جارونی با دسته ای سبز رنگ که علامت سیادت حضرت باب بود تهیه کرد تا نشانه ای از سیادت آنحضرت باشد و همه روزه قبل از طلوع آفتاب صحن مطهر حرم حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية والثناء راجاروب میکرد که بار دیگر بلقاي مولایش مشرف شود.

او بعد از رویدن صحن و حرم مبارک بزیارت روضه حضرت حسین میرفت و نماز و دعایش را در آن مقام مقدس تلاوت مینمود و بخانه برمیگشت و بخدمات مرجوعه به او میپرداخت . او همواره بیاد حضرت باب بود و چشمانی گریان داشت و بالاخره در کربلا ناخوش شده والده حضرت باب آقا میرزا اسدالله طبیب شیرازی (۲) را که با ایشان منسوب بود به بالینش آوردند ولی معالجات مؤثر واقع نشد و در سال ۱۸۶۵ میلادی در سنی قریب به چهل سالگی در کربلا بدرود حیات گفت . جسد

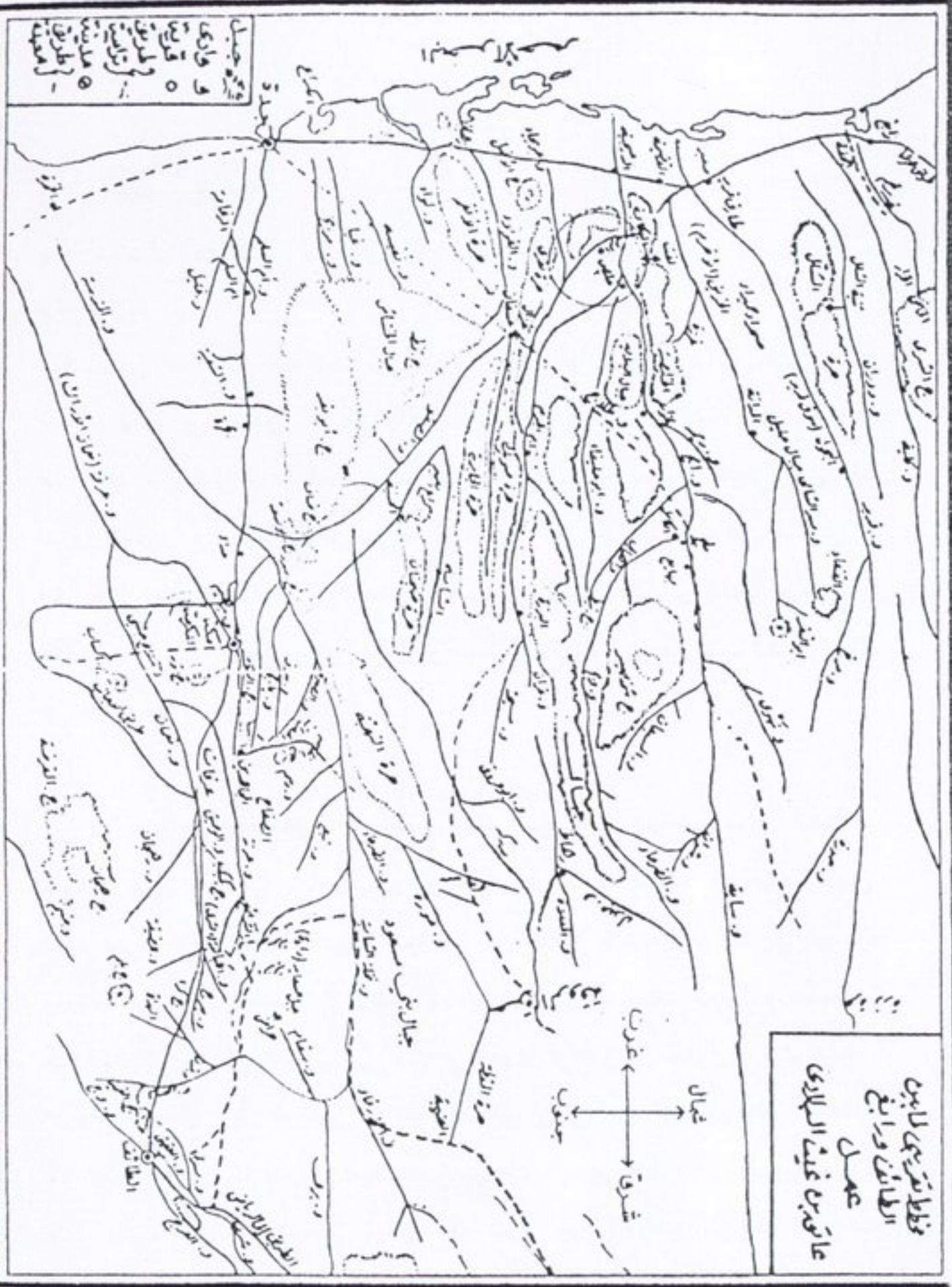
شریفش را در وادی السلام که محل دفن غالب اقوام و عشیره حضرت رب
اعلی بود مدفون ساختند.

والده حضرت باب که در همان اوقات مادرشان نیز فوت شده بود
در واقعه فوت مبارک محزون و مغموم شدند و از یادش باز نمیانند و مزایای
اخلاقی او را همواره بخاطر داشتند . با صعود او یادگاری دیگر از بقایای
دوران حیات عنصری فرزند عزیزشان را از دست دادند .

مبارک غلامی حبشی بود که رخت از این عالم برد ولی اعمال و
رفتار و صفای خاطر و محبت زائد الرصفش مورد رضای قلب و خشنودی
خاطر حضرت باب و والده مبارکش بود و او اولین فردی از افراد مردم
افریقا است که سعادت خدمتگزاری در آستان مبارک حضرت باب را
بدست آورد و باین افتخار نائل شد .



مخطط تقريبي لابين
الطابقين ورابع
عمل
عائدين في غيبة السلاوي



یادداشتها

۱ - حضرت اعلیٰ ضمن یکی از الواح مبارکه میفرمایند ،
قوله تعالی:

• فسبحان الله الذی قد قضی فی سبیل سیره ما قد قضی لكل الابواب من قبل و رای فی سبیل الله کل الاذی من اهل الشّرك و الشّك تلك سنّة الله قد خلت من قبل و ما اجد لسنة الله فی الشّان من بعض الشیئی حتی قد سرق السارق فی ارض الحرمین منزل الثالث کلّ ما كتب الله فی السبیل له لیلۃ الاول من السنّة الاول احدى و السّین بعد المائین و الالف بعد شهر الثانی بعد شهر الحجّ و انّ ذلك من سنّة الله الاولین و ما اجد لشان الله فی بعض من الحكم تحویلاً •

بنا به تحقیقاتی که آقای عاتق ابن غیث البلادی برای مشخص نمودن طرق و منازل کاروانیان در بین راه مکه به مدینه در ایام رسول اکرم نموده و نتیجه تحقیقات خود را در کتابی باسم « علی طریق الهجرة رحلات فی قلب الحجاز » برشته تحریر در آورده است معلوم و مشخص گردیده که راه کاروان رو بین مکه و مدینه از قبل از طلوع دیانت اسلام تا پنجاه سال پیش از این که شاهراه های وسیع بین این دو شهر احداث گردیده راهی بود که خوشبختانه تغییرات فاحشی نکرده و بصورت اولیه باقی مانده است و مشخص میدارد که منزل سوم کاروانیان از مکه به مدینه از کنار واحه • الدف • در وادی • خلیص • قرار داشته که فاصله آن محل

تا مکّه ۹۶ کیلومتر است و مینویسد * و رأیت السیارات تمرّ من امامی
تهب الارض نهباً و کانتها فی عجلة من الامر رغم انه قطع ثلاث مراحل فی
ساعة واحده کان اباؤه یقطعونها فی ثلاثة ايام بلیالیها * یعنی دیدم
اتومبیلهایی با عجله و سرعت از جلو من عبور میکردند و علیرغم گذشته
که آباء و اجداد آنها آن فاصله را به مدت سه شبانه روز طی مینمودند در
یک ساعت طی میکردند . (به نقل از کتاب تاریخ شهر سامرا صفحه ۷۲
تالیف سید مصلح الدین مهدوی) .

۲ - میرزا اسدالله ابن میرزا محمود ابن سید اسمعیل حسینی درب
شاهزاده شیرازی سامرانی برادر علامه فقید آیه الله العظمی میرزا محمّد
حسن شیرازی است . نامبرده طبیبی حاذق و فاضلی کامل بوده در طبّ او
را افلاطون زمان گفته اند . از نوادر و حکایات مربوط به معالجات او
مطالبی مشهور است که دلیل بر احاطه او بعلم طب میباشد . مشارالیه
داماد عالم کامل شیخ محمّد صادق طهرانی متوفی بسال ۱۲۱۴ میباشد علامه
ساری در باره مشارالیه گفته :

* و کالطیب اسد الشیرازی

و من خد الطّب کا الرّازی

اخى اخ الشریف السید الحبر الحسن

سلیل محمود الحسینی الاسن

جاء الامام لاتذا حتى قضی

فارتخوا الموحى فی نیل الرضا *

فضه دختری هفت ساله از مردم حبشه بود که حضرت باب بعد از ازدواجشان برای خدمات حرم مبارک اکتساب نمودند او در ظل مراقبت و تربیت والده و حرم حضرت باب ببار آمد و تربیتی لایق و شایسته یافت و فردی از افراد خاندان حضرت باب بحساب میآمد در فنون اکتسابی آن روزگار مثل طبّی و خیاطی و کارهای ظریف مثل رفو کردن پارچه های ترمه و شبکه دوزی روی پارچه های مخمل سررشته حاصل نمود. مشارالیهها عشق و علاقه بخصوصی بحرم حضرت باب داشت و دوری نمی جست و مورد اعتماد حضرتشان قرار داشت و کلید اطاق و صندوق و اشیاء نفیسه را که داشتند در اختیار او گذاشته بودند.

تا مدتی که والده و جدّه حضرت باب در شیراز و در بیت مبارک منزل داشتند امور داخلی منزل از هرنوع بمهده فضه بود و او که دختری جوان و پرومند شده بود جمیع کارهائی را که داشتند تمشیت میداد و بعد از اینکه آن دو مخدّره عازم کربلا گردیدند فضه مصاحب و ندیم حرم حضرت باب بود و در وظائف محوله و خدمات مرجوعه قصور روانیداشت. با وجود اینکه در منازل بستگان حضرت باب جمعی از خدمه از نژاد سیاه میزیستند و لیکن فضه با هیچکدام مؤانست نداشت و در میهمانیهایی که در خانواده ها بر حسب مرسوم معمول بود مشارکت نمی نمود مگر اینکه در محضر بانوی خودش باشد او رسوم و آداب نماز و روزه و دعا و مناجات و عبادات را از حرم مبارک آموخته بود و به اجرای آن فرایض پای بند و علاقمند بود. صفات ممتاز و اخلاق پسندیده و آداب دانی هائی که

در معاشرت با غریبه و آشنا بدست آورده بود در آن حدی بود که او را در بین اقران و امثال ممتاز نموده بود و وجودش مثالی کامل از مزایای اخلاقی در بین فامیل و بستگان حضرت باب و همچنین خدمه آنها بود و قدر و منزلتش تا آن پایه بلند بود که حرم مبارک اجازه میفرمودند در حضور میهمانهای ایشان بنشینند و در همان اطاقی که استراحت میفرمودند او میخوابید در مدت پانزده روزی که منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء و والده محترمشان در شیراز میهمان حرم حضرت اعلی روح ما سواه فداه بودند فضه از نفوسی بود که دامن همت بر کمر زد و با جان و دل بخدمت پرداخت . در مکاتیب و مراسلات منیره خانم و والده شان بحضور حضرت حرم ذکر فضه بسیار آمده و پادش را گرامی داشته و زحماتش را قدردانی فرموده اند

فضه نیز مثل مبارک از وقایع شهادت حضرت اعلی و حضرت خال بی خبر بود تا آنجا که وقتی که بیت مبارک را تعمیر مینمودند اظهار بشاشت و سرور مینمود و بهمه کس میگفت خانه را برای تشریف فرمانی آقا تعمیر میکنند چون نوشته اند از بمبئی می آیند

او قلبی پاک و سرشار از عشق و ایمان داشت و با وجودی که نمیدانست حضرت ربّ اعلی چه مقام و رسالتی را دارند مفتون و دلباخته بود و نمی توانست باور کند که وجود مبارک حضرت باب هدف رصاص اولوالبفضاء شده است .

احبتانی که بملاقات حرم مبارک می آمدند نسبت به فضه نیز رعایت ادب و احترام مینمودند و با کمال محبت و وداد با او روپرو میشدند . وقتی که میدیدند با چه عشقی به خدمت حضرت حرم قائم است و تا چه اندازه حرم مبارک او را دوست میدارند و احترام میگذارند مخصوصا

صبایای حضرت حجّت زنجانی و ارامل و اسرای نیریز و ساہر اماء
الرحمن امّ از آنان کہ منسوب بحرم مبارک بودند یا آنان کہ نبودند برای
فضّہ احترامی بس والا قائل بودند .

در روزہائی کہ آقا میرزا زین العابدین شوہر خواہر حرم برای
رفع دلتنگی و تخفیف آلام و احزان وارده بر قلب حرم مبارک و خواہرشان
حرم خال شہید آنانرا برای تفرّج و گشت و گذاری بباغ و بوستان دعوت
میکرد فضّہ در حضور حضرت حرم بود . او ہمیشہ از حضور بانوی
خودش استدعا میکرد کہ دعا کنند قبل از اینکہ صعود ایشان واقع شود
او از این عالم برود و ہجران و دوری وجود حرم را نبیند دعاہای صادقانہ
او مقبول درگاہ خدای تعالی شد و مسئوّلش مستجاب گردید و روح پر
فتوح آن جوہر خلوص و وفا در روز یکشنبہ دوم شہر ذیحجہ سال ۱۲۹۶
سہ ساعت بعد از واقعہ صعود حرم حضرت باب در اثر همان ناخوشی کہ
بر وجود حرم مبارک مستولی بود در بیت مبارک ہرفیق اعلیٰ پیوست و
بجنت ابہی خرامید .

حضرت بہاء اللہ در زیارت نامہ حرم حضرت باب مخاطباً لِحضرّتها
میفرمایند قولہ جلّ ثناہ :

• یا ثمرۃ سدرتی فی مصیبتک ماج بحر الاحزان و حاجت ارباح الغفران
اشہد انّ فی اللیلۃ الّتی صعّدت الی الافق الابہی و الرّیق الاعلیٰ و یومہا قد
غفر اللہ کلّ عبد صعّد و کلّ امّہ صعّدت کرامۃ لک و فضلاً علیک الّا الذّین
انکروا حقّ اللہ من عنده جہرۃً کذلک اختصک اللہ یا ورقتی بہذا الفضل
الاعظم و المقام الاسبق الاقدم . •

مرحوم حاج میرزا عبداللہ خان عموی مرحوم موقرالدولہ کہ اخبار

صعود حضرت حرم را بخواہرش بی بی گوہر در کربلا نوشتہ مینویسد :

* مرحومه عمه جان (حرم حضرت باب) طاب الله ثراها عاقبت بجوار حق ملحق شدند و از اتفاق ، جاریه آن مرحومه هم همان شب مرحوم شد .*

وفای الهی در حق فضه بمناسبت عظمت روح و پاکی قلب و خدمات صادقانه چهل ساله او در حضور حرم حضرت ربّ اعلی به آن مقام رسید و شامل آن موهبتی شد که در جمیع ازمینه از یوم خلق آدم الی الآن در عالم وجود نظیری نداشته و مخصوص است به وجود حرم حضرت اعلی و آن بخشش و غفران نفوسی است که در آن روز و شب از این عالم صعود نمودند که حرم مبارک بهمالم بقاء از این ملک ادنی صعود فرمودند و فضه باوفا مشمول آن عنایت و موهبت الهی گردید.

بعد از انجام تشریفات تفسیل و تدفین حرم مبارک در همان ليله جسد فضه در بقعه شاهچراغ در قسمت محلی که به اسم مسجد زنان معروف است دفن گردید و بمر پر افتخارش خاتمه داده شد.



حضرت بہارِ اہل بیت در زیارتنامہ حرم حضرت باب مخاطباً لخصرتا میفرماید .
قولہ جلّ شأنہ :

يا ثمرة سدرتي في مصيبتك ماج بحر الاحزان وهاجت
ارياح العفران اشهد ان في ليله التي صعدت الى الافق
الابهي والرفيق الاعلى و يومها قد غفرتني كل عبد صعد وكل امه
صعدت كرامته لك وفضل عديك الا الذين انكروا حق الله
من عنده جهره كذ لك اختصك الله يا ورتي بهد الفضل
الاعظم والمقام الاسبغ الا قدم .



جناب مسعود

بنام خداوند کبیت

یا مسعود مظلوم عالم از مقام محسود به تو توجه نموده و ترا ذکر نماید
چه که ز فرات ترا در سراق مشاهده نمودیم و عبرتت را در حیرت آفاق
دیدیم آن ربک بهو استحق علام لغیوب به خاطر آرا آن صنی که مظلوم محل تو
آمد اردت لقائه حضر امام و جهانت از حق می طلبیم ترا بر حفظ این مقام
مؤید نسرماید آن الملوک و المملوک فی الحق سواد مراتب نفوس
هر یک به مقدار بوده و هست آن اگر کم عنده اتقاکم شاید و گوا
انا نوصیک بحب افانی الذین وفوا بعهدی میثاتی و قاموا علی حدته
امری لعنیرا لعظیم اکبها علی اهل البها الذین باغرتهم الدنیا و ما منعتم شها
العلما و ما نضعفتم شوکه الامراء قبلوا بقلوب نوراء الی الله رب الارباب

مسعود

از جمله سیاهپوستان آفریقا که در ظلّ عاطفت خال اکبر جناب حاجی میرزا سید محمد پرورش یافت و در اثر کوشش و مجاهدت ایشان بمقام ایمان فائز گردید و بهانی شد و بلقای جمال قدم تشرّف حاصل کرد و مقرّب درگاه کبریائیش قرار گرفت جوان سیاهپوستی بود از مردم زنگبار که خال اکبر او را در بوشهر از برده فروشان خریداری کرده بودند اسمش را مسعود که در زبان عربی بمعنای سعادتمند و نیکبخت آمده است گذاشتند و بالمال مسعود، مستانی از آن اسم شد.

خال اکبر او را به مکتب سپردند و سواد مختصری پیدا کرد میتوانست بخواند و بنویسد ولی زبان فارسی را با لهجه مخلوط با زبان محلی خودش صحبت میکرد است. او طبّاخ‌ی ماهر شد و در فن اسب سواری و سوار کاری که از فنون متداوله آن ایام بود در شهر شیراز شهرت بهم رسانید و در مکارم اخلاق و حسن صفات و رعایت جوانب ادب و احترام نکته سنج و دقیق بوده است. بمناسبت هوش وافری که داشت خال مبارک باو محبتی قلبی داشته اند و سعی در آشنا کردن او بعموم روحانی فرموده اند تا در مقامات عرفان و شناسانی امر الهی ترقی کرده بشرف ایمان مشرف شد و در عداد بهانیان شیراز در آمد و خادم مخصوص و محرم سل اکبر گردید.

از جمله وظائفی را که او بعهده گرفت انجام کارهانی بود که ارتباط با خدمات بیت حرم حضرت باب داشت مثل تهیه و خرید بعضی از مایحتاج زندگی که وظیفه مردها بود.

بعد از واقعه صمود خال اکبر در سال ۱۲۹۲ هجری مسمود کماکان در بیت خال مشغول کار بود و بعد از صمود حرم حضرت اعلی دختر کوچک خال اکبر که او هم به خدیجه بیگم مستی بود به همراهی پسرشان مرحوم حاج میرزا علی اذن و رخصت حاصل نمودند که بحضور مبارك حضرت بهاء الله مشرف شوند و امر مبارك بر این بود که اول آنان به مکه معظمه مشرف شوند و بعد از انجام تشریفات حج از طریق بیروت به ارض مقصود عزیمت نمایند.

خدیجه بیگم در وقت عزیمت از شیراز مسمود را که مؤمن و بهائی بود بسمت محرمیت و خدمات مسافرت انتخاب فرمودند و همراه به مکه و بعد به عکا بردند.

مسمود بعد از تشریف به حضور مبارك حالتی مخصوص پیدا کرد و بکلی از خود بیخود شد و مفتون و شیدانی وجود جمال قدم گردید و مدت شش ماه در ارض اقدس مشرف بود.

او شبی حضرت بهاء الله را به ضیافت میهمانی کرد و اجازه خواست از اغذیه ای که طبخ آنها را در شیراز آموخته بود شامی ترتیب دهد و به شرایط میهمانداری قیام نماید. مسئولش مقبول آستان حضرت بهاء الله واقع شد و باین فخر متباهیش فرمودند.

مسمود در شب معهود از آنچه که طبخ آنها را میدانست سفره مهنا بگسترده و استعدا کرد که سرافرازش فرمایند.

حضرت بهاء الله بنفسه المقدس به محلی که خدیجه بیگم در آن زندگی میفرمود و آن ضیافت در آنجا ترتیب داده شده بود تشریف آوردند و از اغذیه که مسمود طبخ کرده بود با اشاره انامل مبارك چشیدند و امر فرمودند که زائرن و مجاورین از آن خون نعمت و متبرک

متنعم و مرزوق کردند و این افتخار ابدی و سرمدی را به مسعود
سعادت‌مند عنایت فرمودند . حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز مسعود
نازل فرموده اند به این موضوع اشاره میفرمایند

مسعود در خدمت خدیجه بیگم و حاج میرزا علی بعد از مدت
شش ماه توقف در ارض مقصود به بیروت رفت و چند ماهی را در خدمت
جناب حاجی میرزا سید حسن ملقب به افنان کبیر و حرم ایشان که خواهر
بزرگ خدیجه بیگم بودند گذراند و از طریق بمبئی به شیراز مراجعت کرد.
مسعود آرزو داشت که تمام مدت حیات را در ارض اقدس و در
حضور حضرت بهاء الله بخدمت پردازد از این رو پس از ورود به شیراز
پیوسته مهموم و مغموم و از دوری آستان جمال قدم گریبان و نالان و
دچار حسرت و حرمان بود. آثار حزن و اندوه همواره از وجناتش نمایان و
آن نشاط و شادابی به حسرت و حرمان تبدیل گشت و آن کوششها و
فطالیهائی را که داشت به عزلت و انزوا مبدل شد . از همه کس برید و
ترك مراوده با هر آشنا و بیگانه کرد بالاخره عریضه به حضور حضرت
بهاء الله عرض کرد و رجای تشرّف برای بار دیگر کرد تا بلکه آتش
افروخته در قلبش تخفیفی حاصل کند . در جواب عریضه اش لوحی نازل
شد که زیب این اوراق گردید . ابناء حضرت خال نسبت به مسعود که
حالا دیگر حاجی مسعود خطابش میکردند بسیار مهربان و علاقه مند
بودند و برای اینکه او را از این حالت یأس و حرمان نجات دهند و
بزندگی امیدوارش سازند وسائل ازدواج او را فراهم آوردند تا با تشکیل
خانواده و دل بستگی به اولاد و عیال از آن احوال بمنصرف گردد ولی او
اعتنا و تمایلی به ازدواج نداشت و از طرفی هم نمیتوانست از فرمان ابناء
خال سرپیچی کند بالاخره با دختری باسم گلچهره که از اهل حبشه و

بزرگ شده در منزل خال بود ازدواج کرد و از آن ازدواج دختری بوجود آمد که اسم او را سمیده گذاشتند با وجود اینکه جمیع موجبات آسایش برای مسعود فراهم بود از دوری و مفارقت از حضور مبارك جمال قدم میگذاخت و میسوخت و بعد از ولادت سمیده دیری نپایید و به ملکوت ابهی صعود کرد.

نویسنده این سطور گلچهره را خوب به خاطر میآورد ، او زنی باریک اندام ، بلند قد و قیافه جذاب داشت و بسیار پر حرف و معتاد به استعمال قلیان بود اغلب از روزها این عبد را که طفلی سه چهار ساله بودم به گردش میبرد و برایم قصه ها از زندگی کودکی خودش تعریف میکرد. سرگذشت زندگی کودکی او مرا به گریه می انداخت و خودم را با او قیاس میکردم و وحشت و ترس بر من غالب می شد

از آنچه به خاطرمان مانده است این است که میگفت خانه ما در شهری بود که خیابان پردرختی در جلو آن قرار داشت و جوی آبی از کنار درختها میگذشت من با خواهران و برادران و عمو زاده هایم اغلب در کوچه بازی میکردیم . بزرگترها به ما سپرده بودند اگر مردم سفید پوست را دیدیم فرار کنیم و به خانه بگریزیم . از قضا روزی همانطور که سرگرم بازی بودیم دو نفر سفید پوست که سوار شتری بودند از دور پیدا شدند دیگران که بزرگتر بودند فرار کردند و من که کوچکتر بودم و نمیتوانستم بدوم گرفتار شدم یکی از شتر سواران من را از روی زمین برداشت و جلو شترش نشانید و بسرعت میراند من گریه میکردم و داد میزدم ، او چاقوبش را به گردنم گذاشت و گفت اگر صدا بدهی سرت را میبرم . ترس و وحشت سراپایم را گرفت ، میلرزیدم و جرات گریستن نداشتم . میدانم چند روز طول کشید که من را با کشتی به بوشهر آوردند

و در هوشهر حاجی میرزا محمد علی من را خرید و به شیراز فرستاد . او همیشه از یکی از برادرانش که از خودش کوچکتر بوده تعریف میکرد و گریه مینمود. او چنان این حکایت را با آب و تاب تعریف میکرد و آن صحنه ها را در نظر من مجسم میساخت که بی اختیار به گریه می افتادم و وقتی به خانه میرسیدیم مادرم از گلچهره مزاخذه میفرمود که چرا آن حکایات را برای من میگوید شاید هفت سالی داشتم که گلچهره صمود کرد. دخترش سمیده را خاله ام تبلیغ کرده بود و در محافل زنانه که در خانه ایشان تشکیل میشد اغلب به خدمت مشغول بود. سمیده در سال ۱۲۲۴ هجری قمری با یکی دیگر از مردم افریقا به اسم فرج که او نیز از بزرگ شده های منزل حاج میرزا محمد علی ابن خال اکبر بود ازدواج کرد و ثمره ازدواج او پسری شد با اسم مسعود که با اسم جدش نامیده شده بود. مسعود در مدرسه رحمت شیراز درس خواند و کلاسهای دوره ابتدائی را تمام کرد و بعد به سرپرستی املاک مزدومی خالوی من مشغول کار شد و تا سال ۱۲۴۲ شمسی زندگی کرد .



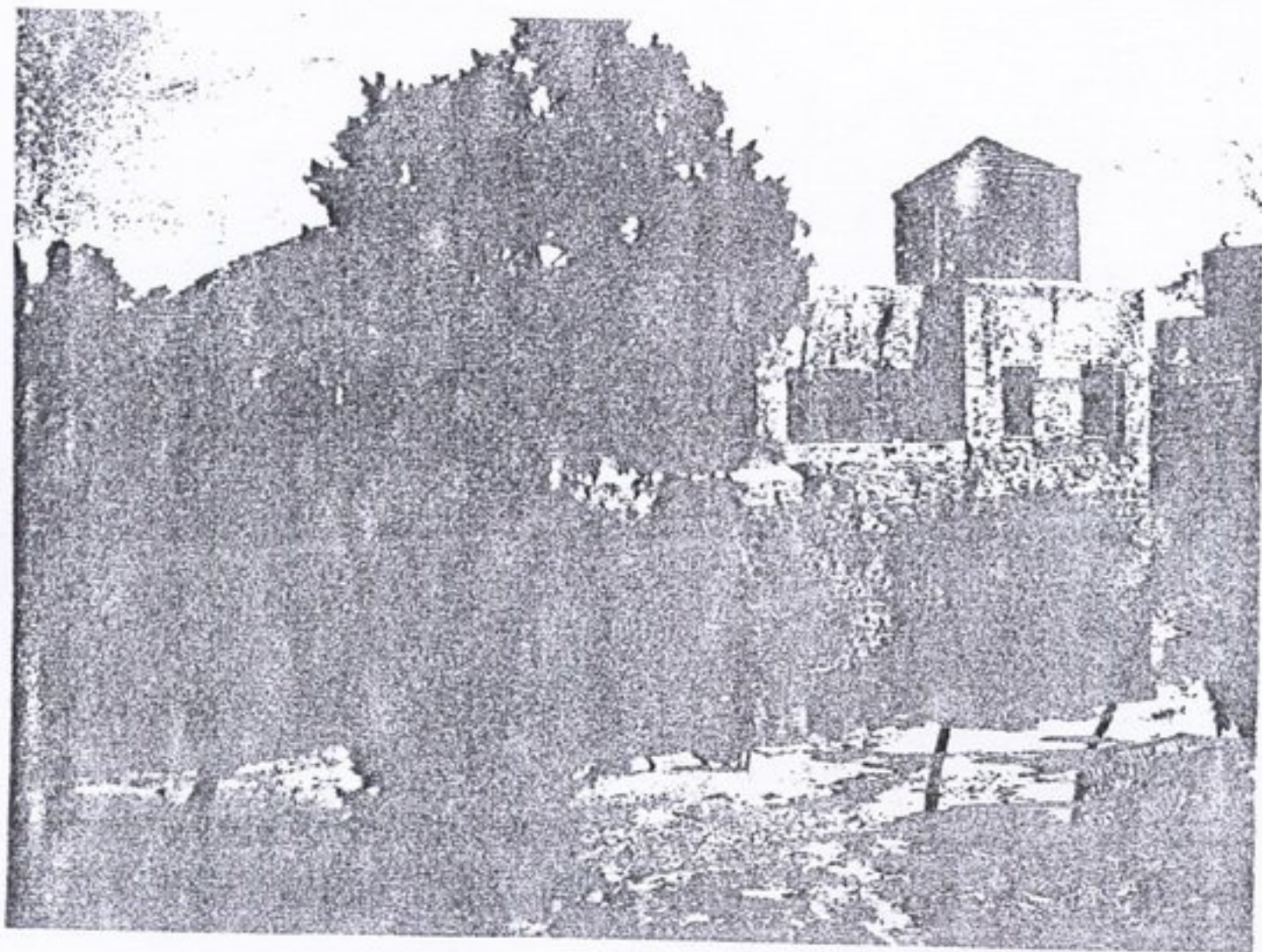
صالح آقا

یکی دیگر از مخلصین سیاه پوستی که خصائص اخلاقیش را بسیار شنیده ام و از دلباختگان حضرت عبدالبهاء بود صالح آقا از بربرهای افریقا است .

پدرم حکایت میکرد بعد از واقعه صمود جمال قدم جلّ ثنانه حضرت ورقه علیا بسیار مغموم و محزون و گریان و نالان بودند علی الخصوص از غدر و حیلت ناقضین و باز نمودن باب نقض عهد جمال مبین و مقاومت و خصومت با حضرت عبدالبهاء و ایجاد تشّت و تفریق در جمع احباء تمام این مسائل دست بهم داده و قلب اطهر حضرت ورقه مبارکه را محزون نموده و شدیداً دلتنگ و خسته شده بودند بطوری که مریض شدند.

حضرت عبدالبهاء برای انصراف حضرت ورقه علیا از آن احوال و معالجه تصویب فرمودند که سفری به قاهره بفرمایند و چند ماهی در آن مدینه بگذرانند تا صحت و سلامتشان عود نماید باین جهت در سال ۱۲۱۱ هجری قمری حضرت ورقه مبارکه علیا تشریف فرمای قاهره شدند. در آن اوقات مباشر امور امری و انجام اوامر حضرت عبدالبهاء در قاهره مرحوم حاجی میرزا حسن خراسانی از اجلّه بهائیان و اعظم تجّار ایرانی در قاهره بود.

حضرت ورقه مبارکه به منزل او وارد شدند و او تا آنجا که در خور قدرتش بود اسباب آسایش و راحتی حضرتشان را فراهم نمود و از جمله کارهای او استخدام صالح آقا بود که مختصاً برای اجراء فرامین و



بیت عبد شمس پاشا، ارض اوس، منبع آقا، در این بیت بخدمت قائم بود

اوامر حضرت ورقه مبارکه علیا استخدام شد.

صالح آقا تعلیم دیده و تربیت شده دربار خدیو مصر بود و مردی بسیار مبادی آداب و با وقار با سلامت نفس و خاضع و خاشع بود و فی الحقیقه جای آن داشت که معلم اخلاق باشد او با زبانهای ترکی اسلامبولی و عربی ولی با لهجه مصری آشنا بود و تسلط کامل داشت و با طلاقت و فصاحت با هر دو زبان صحبت میکرد.

بعد از پنج ماه که حال مزاجی حضرت ورقه مبارکه رو به بهبودی گذاشت قصد مراجعت به عکا فرمودند و چون از ادب و آداب و وقار صالح آقا رضایت خاطر داشتند علاقه مند شدند که او را برای خدمت در بیت مبارک به عکا ببرند او نیز با کمال اشتیاق و امتنان این پیشنهاد را پذیرفت و در آستان مبارک در عکا مشغول خدمت شد.

آن اوقات ایامی بود که ناقضین عهد و میثاق الهی به اشد بغضا در برابر حضرت عبدالبهاء قیام کرده بودند و بانواع حیل متوسل بودند تا تفرقه در بین احباب اندازند و بر وجود مبارک حضرت عبدالبهاء صدماتی وارد آورند و به خیال خودشان هیکل مبارک را عاجز و ناتوان کنند. به دربار عثمانی شکایتها نوشته بودند و رشوه ها داده بودند بطوری که عدّه از مأمورین درباری به اسم هیئت تفتیشیه از دربار عثمانی مأمور رسیدگی به شکایات آنها شده و به ارض مقصود آمده بودند.

پدر نگارنده این سطور در دفتر خاطراتش از آن زمان و حکایت تشرّفش به حضور حضرت عبدالبهاء یادداشت هائی دارد که قسمتهائی از آن را که مربوط به ایام تشرّفش در سال ۱۳۱۴ هجری قمری و ارتباطی با شرح حال صالح آقا دارد عیناً در ذیل به نظر خوانندگان گرامی میرساند.

* آن روز عصر همه در حضور مبارک مشرف بودیم مسافری و

مجاورین همه در بیرونی بیت مبارک مجتمع و در حول طلعت میثاق جمع بودیم . صالح آقا مشرف شد و تمنائی کرد و ایستاد هیکل مبارک از او پرسیدند آیا کاری دارید ؟ عرض کرد قربان شب قبل خوابی دیدم هیکل مبارک با رافت و عنایت مالانهایه فرمودند بگو . صالح آقا فصیح تکلم میکرد و هیکل مبارک با لحنی ملکوتی جواب میفرمودند چقدر شیرین صحبت میکرد و رعایت احترام مینمود لغاتی استعمال میکرد که معلوم بود منبعث از احساسات روحانی او است . گفت شب قبل خواب دیدم که قشون جرّاری بین صحرای حیف و عکا چادر زده اند که ابدأ راه عبور و مرور نیست در بالای بلندی ایستاده بودم و هرچه نگاه میکردم جز قشون و عسکر هیچ چیز نبود و همه وسائل حرب در اختیار آنها بود و تدارکات بسیار بسیار مفصل دیده بودند و من تعجب داشتم که کدام دولت با کدام دولت جنگ دارد که این همه عساکر آمده اند . سرپرده بسیار بزرگ مرتفعی در قلب این سپاه بود که محلّ رئیس اردو بود هیکل مبارک من را احضار فرمودید و اسب خواستید اسب سفید زیبایی حاضر کردم افندی سوار شدید و فرمودید بیا به ملاقات رئیس اردو برویم این جنود برای نصرت ما آمده اند من پیاده بودم و از بالای چادرها میگذشتم قراول ها تعارف میکردند و نظامیها تعظیم میکردند و شرایط احترام بجای میآوردند و من تعجب میکردم که این سپاه عظیم از کجا افندی را میشناسند و کدام دولت با دولت دیگر جنگ دارد که این همه قشون فراهم شده است .

من در پشت سر مبارک بودم نزدیک سرپرده بزرگ رسیدیم که در قلب اردو مرتفع بود قبه و مندیل بزرگ طلا در بالای آن نصب بود از اسب پیاده شدید و اسب را به من عنایت کردید و با نهایت خضوع و

خشوع رو به آن سراپرده میرفتید من در پشت سر مبارك آمدم دیدم در آن سراپرده شخصی جالس است که در قیافه او نتوانستم خیره شوم محاسن مبارکش سیاه بود و چشمان خیلی جذاب داشت و نشانی های جمال مبارك را يك به يك میداد بعد اشاره کرد که هیکل مبارك وقتی وارد شدید زمین را بوسیدید و به شکر و ثنای رئیس قشون مشغول شدید ایشان شما را در آغوش گرفتند و بسیار تفقد فرمودند نقشه ها و خریطه های بزرگی به پرده های آن چادر نصب شده بود و تمام آنها را در اختیار افندی گذاشتند ملاحظه میفرمودید و مشورت میکردند طریق محاربه را توضیح میدادند و وظیفه افراد را معین میکردند بعضی از اوقات بیشتر توضیح میدادند در این حال از خواب بیدار شدم .

صالح آقای باوفا تعریف میکرد و اشک از پشیمان مبارك جاری بود و سایر احبّاء نیز بی اختیار شده بودند بعد لسان عظمت به این بیانات اهل ناطق باو فرمودند (آنچه از مضمون بیانات مبارك بخاطر مانده است) * خوشا به قلب پاک و ضمیر تابناک تو خوشا به حال تو که چه سعادت مندی و تا چه حدّ مقرب درگاه کبریا زیرا با خلوص محض به خدمت آستان جمال قدم مشغولی و به عبودیت بندگان اسم اعظم مالوف آنچه در عالم خواب دیدی رؤیای صادقه است این قشون که به کمک ما آمده است جنود لم تروها است و تائیدات جمال اقدس ابهی و صاحب قشون صاحب امر است و آن که تو در عالم رؤیا زیارت کردی حضرت بهاء الله اسم اعظم و صاحب عالم است و آن خریطه ها و نقشه ها که به دیوار چادر نصب بوده خریطه اصلاح عالم است که در اختیار ما قرار داده اند و آن سراپرده سراپرده یگانگی و وحدت عالم انسانی است که بدست جمال مبارك مرتفع شده است . * بعد شرحی مفصل در موضوع عهد و پیمان

الهی و عظمت امر مبارک و امتیاز امرالله نسبت به شرایع و ادیان قبل بیان فرموده مرخص فرمودند.

هیئت تفتیشیه از اسلامبول پر از اغراض و راپورت های دروغ و افتراهای ناقض اکبر که همه روزه به باب عالی و دربار عثمانی میفرستاد به ارض مقصود وارد شده بودند و اسباب صداع و مزاحمت هیکل مبارک و مسافرین و مجاورین و ثابتین را فراهم میکردند.

تابور آغاسی رئیس ضبطیه و یار غار و مونس شب و روز میرزا محمد علی بود و داننا مرکزش در قصر بود و علیه حضرت عبدالبهاء با دستیاری ناقض اکبر و سید علی افنان و مجد الدین و میرزا آقاجان و سایر ناقضین که مثل لانه زنبور قصر مبارک را که محل نزول وحی و الواح و مقرّ عرش مبارک بود اشغال کرده و در اطراف او مجتمع بودند.

حضرت عبدالبهاء هر روز صبح اول وقت به سرایه تشریف میبردند و بعضی اوقات يك ساعت بعد از ظهر و شاید هم بیشتر مراجعت میفرمودند. معمول صالح آقا این بود که وقتی هیکل مبارک از بیت خارج می شدند درب بیت مبارک را باز میگذاشت خودش هم با کمال وقار و جلال در بیت مبارک می ایستاد تا هیکل مبارک مراجعت کنند و بقدری به رعایت شنون ظاهری مقید بود که قابل وصف نیست. بعضی از اوقات هم از لباسهای درباری با دکمه های طلانی که داشت میپوشید و این ها همه باعث حقد و حسد ناقضین شده بود.

درست بخاطر دارم در بیت مبارک باز بود و با چند نفر از احبا در کریاس در انتظار قدوم مبارک را داشتیم باد شدیدی میوزید و گرد و غبار ایجاد شده بود یکی از خدام خواست درب را ببندد صالح آقا متغیر شد و گفت چگونه جرئت میکنی که درب بیت کسی را ببندی که

میخواهد به روی اهل عالم باز باشد و او را توییح کرد . باری آن روز
 هیکل مبارک تشریف آوردند وجه مبارک بی نهایت برافروخته بود و معلوم
 بود خیلی خسته هستند احباً را مرخص فرمودند بعد از غروب احضار
 شدیم فرمودند امروز حضرات راپورت داده اند که آنها را از ارث جمال
 قدم محروم کرده ام رئیس هیئت تفتیشیه تیشه برداشته بود که به ریشه
 امر بزند و این موضوع را مطرح کرد که ادعای پدر شما و دعوی برادر
 شما خیلی متباین است ما حدیث داریم که اما النبیون و المرسلون لن یرث
 و لن یرث پدر شما مدعی مقام رسالت است و شما جانشین او و برادر شما
 مدعی است که اموال شیخ کبیر را تماماً ضبط نموده اید و آنها را محروم
 از میراث کرده اید. فرمودند دیدم با این افتراوات میخواهند بنیان امر را
 متزلزل کنند و لکن جنود تانید ر سید و آفتاب عنایت جمال مبارک تا بید
 به او گفتم از شیخ کبیر کتاب وصیت باقی است به خط و خاتم مبارک
 تکلیف وراثت را در آن معین فرموده اند میفرمایند * اگر افق اعلی از
 زخرف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت
 میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و هر رنج نیفزودیم
 ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله
 الرحمن فی الفرقان ویل لکل همزة لمزه الذی جمع مالاً و عدده * فرمودند
 این را گفتم و نفسش را قطع کردم .

باری خادم مسافرخانه آقا محمد حسن امر مبارک را ابلاغ نمود که
 هفته آتی مرخص هستید فردا صبح حضرت عبدالبهاء این عبد فانی و
 اخوی حاج میرزا بزرگ را احضار فرموده فرمودند بواسطه انقلاب این ارض
 هفته آتی با کشتی باید حرکت کنید و چون ناقضین به هیئت تفتیشیه
 راپورت داده اند که اوضاع داخلی بیت مبارک تا آن اندازه تجملی شده که

گذشته از زندگی اشرافی که در بیت معمول است و روز و شب جمعی از مسافرین و مجاورین در مسافرخانه پذیرائی میشوند خواهی های پاشاوات را با حقوق کزاف استخدام کرده و به خدمت گماشته اند لذا نمیتوانم دیگر صالح آقا را نگهداری کنم و نمیخواهم جواب بگویم بهتر است به عنوان سرپرستی شما او را فعلاً روانه قاهره نمایم هر دو تعظیم کردیم و به اقدام مبارک افتادیم که آنچه امر فرمایند.

روز بعد احضار فرمودند صالح آقا هم حاضر بود هیکل مبارک پس از عنایات بیشمار به این سیاه سعادتمند که مغبوط جمیع سفیدها بود فرمودند نمیخواستم تو را روانه کنم و میل داشتم همیشه در ارض مقصود به خدمت احباً مشغول باشی ولی در محذور قرار گرفته ام این دو جوان در نزد من خیلی عزیز هستند و امانت یکی از دوستان عزیز من این امانت را به تو میسپارم که مورد اطمینان من هستی زیرا امانت را باید به شخص امین سپرد امیدوارم تو در حفظ این امانت جهد کافی مبذول داری این غلام سیاه که مؤمن هم نبود و مفتون هیکل مبارک بود گریست و عرض کرد افندی آرزو داشتم از این آستان هرگز دور نشوم و در بیت مبارک باشم تا بمیرم آیا ممکن است رجای این عبد مورد قبول واقع گردد اگر افندی اراده فرمایند صدها سرپرست برای اینها فی الحال خلق میشود هیکل مبارک فرمودند آیا راضی میشوی که این دو نفر جوان را که پدرشان به من سپرده است به مملکت غریب بفرستم هیچکس این تر از تو نیست خلاصه با وجود اینکه اشک میریخت عرض کرد هر چه امر مبارک باشد مطیعم و راضی به رضای مبارک بعد فرمودند همینکه حضرات در قاهره مستقر شدند و به کسب و کار مشغول گردیدند و به لسان عربی مالوف شدند تو را احضار میکنم.

روز ما قبل توقف و تشریف باذن مبارك به روضه مبارکه مشرف
 شدیم وداع نسوده روز بعد احضار فرمودند و هر سه نفر با يك عالم
 حسرت و احزان به حیفا آمدیم و به پرت سعید حرکت کردیم صالح آقا با
 من بقاهره آمد و اخوی به اسکندریه رفتند . صالح آقا دو سه سالی با من
 زندگی کرد و مرحوم شد طویلی له و حسن مآب .



اسفندیار

در اوقاتی که این یادداشتهای را برای آقای John Smith در
 زیمباوی مینوشتم خوشبختانه به کتاب خاطرات بدیع بشزونی اعلی الله مقامه
 دست یافتم که داستانی را بتاريخ روز سه شنبه ۲۲ نوامبر ۱۹۱۵ از زبان
 حضرت عبدالبهاء راجع به غلام جمال مبارك نقل میکند و جا دارد که آن
 بیان مبارك زینت بخش این اوراق شود :

* و بعدذکر سختیهای طهران شد و اینکه چون هزار نفر کشته
 شدند و جمال مبارك در حبس تشریف داشتند غلامی داشتند اسفندیار
 نام که مستجمع جمیع صفات حسنه بود و غلامی دیگر مبارك نام تمام بر
 عکس آن . این اسفندیار محلّ اسرار جمال مبارك بود. در پیش شاه
 اظهار شد که اگر اسفندیار دستگیر شود تمام اسرار معلوم گردد لهذا
 آدمی داشت سلیمان خان عباس نام او همه احباب را میشناخت با پنجاه
 شصت نفر توپچی و فراش میگشت و احباب را نشان میداد و بقدر سی
 نفری را نشان داد.

اسفندیار را والده به مازندران روانه کردند بعد از يك هفته شب
 جمعه ای بود مراجعت کرد گفتند چرا مراجعت نمودی باید بروی گفت
 من از اینکه قرض دارم به قصاب و بقال راضی نمیشوم که بگویند غلام
 جمال مبارك پول ما را خورد و فرار کرد تا ندهم نیروم اسفندیار در
 بازار میگشت و حکومت از پی او ، هر طور بود قروض خود را داد روزی
 در بازار میگشت عباس با فراش و توپچی از دور پیدا شدند يك سلام
 ابداری نمود و نشان نداد و گذشت .

اسفندیار به مازندران شتافت بمحض ورود حاکم آنجا میرزا یحیی خان او را میشناخت میرآخور خود کرد ولی در حقیقت جمیع امورش با او بود تا اینکه با میرزا یحیی خان از راه بغداد عازم عتبات بود بحضور مبارک مشرف شد رجا کرد که باز در حضور بماند به او فرمودند بین این شخص وقتی تو را ملجا داد که فراری بودی ، حالا من نمیخواهم تو بیوفای باشی او را بگذاری مگر اینکه خود او راضی باشد رفت و واسطه فرستاد پیش یحیی خان در جواب گفت ممکن نیست از اسفندیار بگذرم او هم دیگر چیزی نگفت و همراهی کرد مراجعت به مازندران کرد و در آنجا صمود نمود از اول دنیا تا بحال چنین غلامی نیامده است . *

نبیل اعظم در کتاب مطالع الانوار مینویسد :

* يك روز آقا میرزا احمد مرا به منزل حضرت بهاء الله برد حضرت ورقه علیا حرم مبارک حضرت بهاء الله امّ حضرت غصن اعظم بدست خودشان روغن درست کردند و برای آقا میرزا احمد فرستادند و از همان روغن به چشم من هم کشیدند از درد شفا یافت .

حضرت عبدالبهاء در آن ایام شش سال داشتند در حین ورود به منزل اول کسی را که ملاقات کردم حضرت عبدالبهاء بودند با تبسم و خوشروئی به من خوش آمد فرمودند در آنوقت دم در اطاقی که مخصوص حضرت بهاء الله بود ایستاده بودند من از آن اطاق گذشتم و به اطاق مجاور وارد شدم در میان اطاق با میرزا یحیی روبرو شدم چون چشم به او افتاد دچار دهشت گردیدم زیرا دیدم آن شخص با آن هیئت و با آن وضعی که در گفتگو و بیان دارد سزاوار مقامی که به او نسبت میدهند نیست . مرتبه دوم که میخواستم به اطاق میرزا یحیی وارد شوم آقای کلیم که قبلاً خدمتشان رسیده بودم تشریف آوردند و به بنده فرمودند شما

امروز آقا را به مدرسه میرزا صالح برسانید زیرا اسفندیار خادم حضرت بهاء الله به بازار رفته و هنوز بر نگشته است شما بجای او این مأموریت را انجام دهید من با کمال سرور و شادمانی قبول کردم و مهیای رفتن بودم که دادم حضرت غصن اعظم تشریف آوردند کلاه بر سر و جبهه هزاری در بر داشتند و در نهایت جمال و جلال بودند از اطاق حضرت بهاء الله بیرون آمدند و از پله کان پائین تشریف آوردند من پیش رفته در آغوش گرفته ببرم فرمودند هر دو با هم میرویم بعد دست مرا گرفته و از منزل بیرون رفتیم در بین راه حرف میزدیم مدرسه میرزا صالح در آن اوقات به مدرسه پامناز معروف بود.

چون بمدرسه رسیدیم بمن فرمودند عصر بیا و مرا بمنزل برگردان چون اسفندیار نمیتواند بیاید پدرم با او کار دارند

در کتاب Chosen Highway صفحات ۴۰ و ۴۱ مرحوم Lady Bloomfield داستانی به این شرح از قول حضرت ورقه علیا راجع به اسفندیار نوشته است : (ترجمه)

* حضرت ورقه علیا فرمودند من شش ساله بودم و روزی را که خبر آوردند که يك بابی جاهل به جان شاه سوء قصد کرده است کاملاً بیاد میآورم . در آن اوقات پدرم (حضرت بهاء الله) در باغی که در خارج شهر در ده نیاوران داشتند بسر میبردند و اهالی آن ده همه مورد مرحمت و عنایت حضرتش بودند ناگهان یکی از خدمه منزل با عجله و اضطراب فوق العاده نزد مادرم آمد و گفت آقا توقیف شده اند من خودم ایشان را

دیدم فرسنگ ها راه را پیاده طی فرموده اند ایشان را زده اند و میگویند فلك کرده اند از پاهایشان خون می آمد کفش برپانداشتند کلاه از سر مبارك برداشته بودند و لباس هایشان را پاره پاره کرده بودند و زنجیر بر گردنشان بود. رنگ از رخسار مادر بیچاره ام پرید و ما بچه ها فوق العاده متوحش شدیم و بشدت میگریستیم. تمام آشنایان و دوستان و خدمه ما علی الفور فرار نمودند بجز یکی از خدام بنام اسفندیار و یک خادمه دیگر که باقی ماندند.

بزودی مردم منزل بزرگ و خانه های کوچک منضم به آن را غارت نمودند و جمیع ملزومات اعم از فرش و اثاث و اشیاء نفیسه همه به یغما رفت.

آقا میرزا موسی برادر پدرم که نسبت به ما همیشه مهربان بود مساعدت کرد و مادرم و سه فرزندش را از آن منازل فرار داد و به محلی پنهانی برد.

مادرم توانست چند قطعه از جواهراتش را که تنها باقیمانده مایملک ما بود با خودش بیاورد. این اشیاء قیمتی بفروش رسید و پول آنها را مادرم به زندانبانها پرداخت تا برای پدرم غذایی به زندان ببرند و وسیله ملاقات با ایشان را فراهم نمایند و نیز به مصارف مخارج دیگر برسانند. ما در خانه کوچکی در حوالی آن زندان منزل کردیم و میرزا یحیی از شدت وحشت به مازندران فرار کرد و مختفی شد.

آه که چه صدمات و بلیات عظیمی که در آن ایام به مادرم وارد آمد که یقیناً خیلی بیشتر از آنکه زنی قدرت تحمل آن را داشته باشد بود.

منابع تحقیق

- ۱ - آدمیت فریدون * امیر کبیر و ایران ، از انتشارات خوارزمی *
- ۲ - کتاب مقدس انجیل نامه اول پولس به تیموتاس ، فصل ۶ آیات ۲ و ۳ *
- ۳ - باستانی پاریزی دکتر محمد ابراهیم * سنگ هفت قلم *
- ۴ - بالیوزی حسن موقر * کتاب باب از انتشارات جرج رونالد *
- ۵ - بالیوزی حسن موقر * کتاب محمد و تعالیم اسلام از انتشارات جرج رونالد *
- ۶ - حضرت بهاء الله * کتاب مستطاب اقدس *
- ۷ - حضرت بهاء الله * زیارت نامه حرم حضرت اعلی *
- ۸ - حضرت بهاء الله * لوح به اعزاز مسعود *
- ۹ - حضرت بهاء الله * لوح ملکه ویکتوریا *
- ۱۰ - تورات * سفر لایبان فصل ۲۵ آیات ۲۹ - ۵۵ *
- ۱۱ - شل * نامه به لرد پالمستون مورخ ۳۱ دسامبر ۱۸۴۶ *
- ۱۲ - شل * نامه به لرد پالمستون مورخ ۲۷ آپریل ۱۸۴۷ *
- ۱۳ - فسانی حاج میرزا حسن * فارسنامه ناصری *
- ۱۴ - لاریمر * جغرافیای عمان ، خلیج فارس و عربستان مرکزی ، جلد اول
- ۱۵ - قرآن مجید * سورة توبه آیه ۹۱ ، سورة البلد آیات ۲۰ - ۳۱ - ۳۲ ، سورة الاحزاب آیات ۴۹ - ۵۱ *
- ۱۶ - نبیل زرنندی محمد * کتاب مطالع الانوار *

فهرست مطالب

		۷ - ۱	مقدمه
۵۸	بدلاد	۲۶ - ۸	پیشگفتار
۴۶	بیروت	۲۶ - ۲۷	مبارک
۴۶ - ۴۱	بسنی	۲۹ - ۲۷	یادداشتها
۴۴ - ۲۲ - ۲۲ - ۲۷ - ۲۰ - ۱۷	بوشهر	۴۲ - ۴۰	فقه
	ج	۴۸ - ۴۴	مسموم
۲۲	جده	۵۶ - ۴۹	صالح آقا
۲۰	جزیره خارک	۶۱ - ۵۷	اسفندپار

فهرست اماکن

			الف
	چ		اروپا
۲۲	چنار راه دار		اسکندریه
	ح		اسلامبول
۴۰ - ۲۹ - ۲۷	حبشه		اسفهان
	خ		اقیانوس اطلس
۲۰ - ۱۹ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۴	خلیج فارس	۲۴ - ۲۲ - ۲۱	الذرف
۲۸	خلیج		آمریکا
	د		انگلیس
۲۲	دکنی	۱۷ - ۱۴ - ۱۲	انگلستان
۱۷	دریای عمان	۱۲ - ۱۲ - ۱۱	ايران
	ر		ب
۱۸	روسیه		بحرمان
	ز		بریتانیا
۵۷	زیمباروی		بدیع بشرویه ای
	ش		
۲۴	شاه چراغ		
۴۸ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۱	شیراز		
	ط		
۵۷	طهران		

فهرست اعلام

الف

۲۲	آجودان باشی . حسین خان	۱۵ - ۲۲ - ۲۱	ع عراق
۵۴	آقا محمد حسن	۲ - ۱۱ - ۱۴	عشانی
۱۱	آقا محمد خان	۲۴ - ۵۰	عکّا
۵۷	اسفندهار		ف
۴۶	افغان . حاج میرزا سید حسن	۱۲	فرانس
۲۲	افغان . میرزا آقا		ق
۲۲	امام محمد . شیخ ابوتراب	۴۹ - ۵۵	قاهره
۱۴	امام سقط	۱۱	قلقاز
۱۷ - ۱۶	امیر کبیر . میرزا تقی خان		ک
۱۸	ابوتراب		کرهلا
۱	ایمن . لیلی	۲۵ - ۴۰ - ۴۲	کنارعت
		۲۲ - ۲۲	
	پ		
۲۴-۲۲-۲۰-۱۲	باب		م
۲۹	باب الباب	۲۴	مسجد نو
۲۰ - ۱۹	باستانی پاریزی . دکتر محمد ابراهیم	۵۷ - ۵۸	مازندران
۲۴ - ۲۲	بسطامی . ملا علی	۲۲	سقط
۵۷	بشرونی . بدیع	۲ - ۱۱	صبر
۹	بلال	۲۹	مسجد لیلخانی
۱۲-۲۴-۲۰-۱۲	بهاء الله	۲۱ - ۲۲	سکه سقط
۱۲	بی بی گوهر		ن
	ت		
۵۲	تابود آغاسی	۴۲	نیریز
	ج		
۱۷-۲۲	جمال قدم	۱۸	هرات
۵۷-۵۴	جمال مبارک	۱۷ - ۱۸	هندوستان

۲۷-۲۲	حاج میرزا ابوالقاسم
۱۹	حاج میرزا آقاسی
۴۲	حجت زنجانی
۵۴	حاج میرزا بزرگ
۲۲ - ۲۵ - ۱۲	حاج میرزا سیدعلی
۲۴ - ۲۳ - ۱۶	حاج میرزا سید محمد
۱۲	حاج میرزا عبدالله خان
۴۶ - ۴۵	حاج میرزا علی
۲۲ - ۲۲	حاج محمد صادق
۴۸	حاج میرزا محمد علی
۱۰-۱۳-۱۲-۱۱-۲۶-۲۵-۲۲-۲۱	حضرت اعلی
۲۱-۲۲-۲۲	حسین خان آجودان باشی
	ح
۴۶ - ۴۵	خدیجه بیگم
۴۹	خراسان ، حاج میرزا حسن
۲۱-۲۲ - ۲۲	خال شهید (سیدعلی)
۴۵-۴۴-۴۴	خال اکبر
	و
۲۱-۲۲-۲۲-۲۱-۲۶-۲۶-۲۴	ربّ اعلی
۲۸-۹	رسول اکرم
	ر
۲۸-۲۱-۲۰-۲۹-۲۸	زندی ، ذبیل
۴۱	زنجانی ، حجت
	س
۴۸-۴۷	سمیده
۵۷	سلیمان خان
۲۵	سیدالشهداء
۲۲	سلیمان
	ش

۱۷-۱۵-۱۴	شل
۲۴	شیخ ابو تراب (امام جمعه)
	ص
۲۲	صاحب اختیار
۵۲-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹	صالح آقا
	ط
۲۹	طهرانی ، شیخ محمد صادق
	ع
۲۶	عائق
۵۷	عباس
۱۲	عباس میرزا
۵۸-۵۷-۵۴-۵۳-۵۰-۴۹	عبدالبهاء
۲۴	عبدالحسید
۹	علی ابن ابیطالب
۴۲	عبدالله خان
	غ
۵۶ - ۵۸	غصن اعظم
	ف
۱۲	فتحعلیشاه
۲۰-۱۹-۱۷-۱۶	فرات
۴۸	فرج
۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۴-۳۰-۲۰	فقه
۱۷	فیلات
	ق
۲	قرآن
۹	قنبر
۳۱	قدوس
	ک

۱۱	کرکین انگلبر
۴۸-۴۷-۴۶-۴۵	کلچهره
	۴
۴۱-۳۶-۳۴-۳۳-۳۱-۲۹-۲۷-۲۰	سبارک
۳۰-۲۹-۲۸	ملاحسین بشرویه
۲۱	ملاصادق مقدس
۳۰-۲۸	ملا عبدالکریم قزوینی
۹	محدث
۲۳-۲۲	محدثخان
۱۹-۱۷-۱۶-۱۴-۱۳-۱۱	محدث شاه
۱۱	محدث میرزا
۴۸-۴۶-۴۵-۴۴-۴۵-۴۴	مسعود
۱۷	ممتازالدوله بهرام میرزا
۳۹-۳۵	میرزا اسدالله طیب شیرازی
۴۹	میرزا حسن خراسانی
۳۳-۳۹	ملا علی بسطامی
۴۱	منیره خانم
۴	مهدی . خلیفه
۱۸	مهدی خان دره‌ابیگی
۳۸-۳۹	میرزا احمد
۱۸	میرزا رضا
۴۲	میرزا زین العابدین
۳۷-۱۷	میرزا محمود
۵۲	میرزا محمد علی
۱۷	میرزا نبی خان
۵۸	میرزا یحیی خان
۵۸	میرزا یحیی . ازل
۶۰-۵۸	میرزا موسی کلیم
۱۲-۱۱	منوچهر خان معتمدالدوله

٢٩	مهدوى ، شيخ مصلح الدين
٤٢	موقرالذوله
١	مؤسن ، مؤلان
	ن
١٨ - ١٧ - ١٦ - ١٢	ناصرالدين شاه
٢٢	نظام الدوله
٢٤ - ٢٧ - ٢٢ - ٢٠	نقطه اول
١٧	نصير الملك
٥٢	ناقض اكبر
	و
١٢ - ١٢	ويكتوريا
٢٠	ويلسون
٤٩	ورقه عليا
	•
١٧	هنل

BLACK PEARLS

Servants in the Households
of
The Báb
and
Bahá'u'lláh

by Abu'l-Qasim Afnan

Printed In Canada